

۷-۴۶

۲۹ ۱۹۷۶

اطلاعات اوکتور

سال ۷

۴۶

دگرپایان

این نابلوها مربوط داستان قازو حسی است که در شماره گذشته خواندید .





عتیق یک روز سرجه میخورد . از دور دید که
 عزیز با کلوله برف کبیر را سی زند . عتیق فوراً بیخانه
 رفت و چهچه کلانی را آورد کلوله برف را در چهچه
 گذاشت . چهچه را بالای یک کند هچوب سیاند هبود
 بعد عتیق بالای دسته چهچه خیز زد و به این وسیله با کلوله
 برف عزیز را کو بید کبیر ک قاه قاه خنده می کرد .

31 MAR 2005

6 CONTINUATION 6

یادداشت هفتگی

گفتگوی

مجله هفتگی پنجشنبه ۹ دی ۱۳۵۴ شما ره ۴۶ سال ۷

دختران و پسران گرامی وارجهند!

شماره شما ره گذشته اعلانی را راجع به يك مسابقه خطاطی و رسامی خوا ندید که در آن دختران و پسران صنوف چپا رم ، پنجم و ششم باید اشتراک بنمایند. در طول هفته دو ستون و خوا نندگان گرامی مجله سوال می نهو دند که چگونه باید درین مسابقه شرکت کنند و شرایط آنچه می باشد . البته ما برای هر کدام از پرسندگان عزیز تا جائیکه معلومات داشته ایم تو ضیحات دادیم ، ولی برای اینکه دیگران هم موضوع را کاملاً درک کرده باشند توصیه مینمائیم تا اعلان مذکور را بدقت بخوانند .

هستند دختران و پسرانیکه برسامی و خطاطی علاقه داشته حتی استعداد قابل توجهی درین هنرها از خود نشان میدهند ، وزارت اطلاعات و کلتور به منظور تشویق این شاگردان باذوق تصمیم گرفته است تا به یکباره از دختران و پسرانیکه درین مسابقه شرکت میکنند و آثارشان بهتر تشخیص داده میشود جایزه بدهد. شما خوا نندگان گرامی اگر به این مسابقه دلچسپی داشته باشید میتوانید به شعبه کمیته جوائز اطلاعات و کلتور مراجعه نمایید . بهتر است آرزوی را که برای مسابقه می سپارید، از فکر خودتان تراوش کرده کار خودتان باشدنه اینکه از برادر یا خواهر بزرگتر خود بخواهید تا برایتان رسمی بکشد و به نام شما به کمیته ارسال نماید .



عزت

دختران و پسران عزیز



دختران و پسران عزیز !
شو ق و علاقه برسامی نقاشی و هنرهای دیگر از کودکی بوجود می آید. اگر برادر یا
خواهر کوچک تان که هنوز زمکتب رو نشده ولی به رنگها و قلم علاقه میگیر د اورا
سر زنش نکنید، بگذارید اورو روی پارچه های کاغذ رسامی کند.

انسان و چراگاه

داشتند که آنها را از صحرا ها به سرعت عبور می دادند. آنها اسب و یک عده از حیوانات را برای حمل و نقل بار های سنگین نیز استعمال میکردند.

شکار در چراگاه ها :

سوار کارا نیرا که در عکس مشاهده میکنید بد نبال شکار تلاش میکنند در خور چین های چرمی که باخود دارند مواد غذایی و گوشت پخته شده را حمل می نمودند تا در موقع شکار از آن استفاده نمایند همچنان مقدار شیر و غیره را نیز در جعبه های چرمی باخود حمل میکردند زیرا ممکن بود گاهگاهی هیچ شکاری بدست آنها نیفتد آنها بخاطر زنده

بقیه در صفحه ۲۲

در ابتدای زندگی بشر همه حیوانات وحشی بودند بعدا انسانها طرز رام کردن حیوانات را آموختند یابه اصطلاح بعضی از آنها را اهلی ساختند.

بما معلوم نیست که چه وقت برای اولین بار اهلی ساختن حیوانات توسط انسانها آغاز یافت یا صورت گرفت مگر اینقدر میدانیم که این حادثه در زمانه های خیلی قدیم واقع شده که انسان حیوان را اهلی ساخت. از آن زمانه های اولی، مردمانیکه در چراگاه های آسیای میانه زندگی میکردند طرز رام کردن حیوانات مختلفه را آموختند به ما معلوم است که آنها رام کردن سگ ها اسب ها، گاوها، گوسفند، بز شتر و گاو تبتی را آموخته شرایط زندگی و زندگی کردن برای انسانها نیکه حیوانات را اهلی کرده بودند خیلی ساده و آرام بخش شده بود.

این انسانها با اهلی کردن حیوانات دیگر احتیاج میرم به دنبال کردن حیوانات وحشی و شکار آنها نداشته و خودرا زحمت زیاد نمی دادند تا شکار نمایند و غذای روزانه خویش را بدست آورند.

دیگر انسانها غذای همیشگی را آماده داشتند و هم مواد زیاد و کافی برای تهیه لباس در دسترس آنها قرار داشت. آنها اسب های تند رو



شاعر قصیده سرای غزنه

عمادی غزنوی یا عمادی شهر یاری

آثار شان اکنون در عصر ما
مایه افتخار می باشد .
در این هفته به سلسله
معرفی برآزندگان و استادان
ادبی غزنه، می پردازیم به
شرح حال شاعر قرن ششم
هجری رطن خود .
این شاعر عالی مقام
امیر عمادی شهر یاری که
بعضی از نویسندگان و
تذکره نویمان اوراغزنوی
هم می گویند می باشد . عمادی
از شاعران مشهور و استادان
شیرین سخن آن عصر بوده
است .
عمادی از قصیده سرایان
مشهور است که دیوانش
را شامل سه هزار بیت ،
تا پنجمین بیت دانسته
اند و لی آنچه که امروزه
دست است در حدود دوهزار
و پنجاه بیت شامل قصیده ،
ترجیع بند ، رباعی و دیگر
انواع و اشکال شعر است .
عمادی در فنون ادب ، و
رشته های مختلف حکمت نیز

از درره های درخشان که
در تاریخ ادبیات کشور ما ،
جای به خصوص دارد ، یکی
هم عصر ادبی غزنه است .
در این عصر ، زبان و ادبیات
دری در مراحل کمال خود
رسیده و تاثیر ادبی و فرهنگی
این عصر نه تنها در کشور
ما ، بلکه در کشورهای
دیگری نیز سرایت کرد و ،
تاثیر فرهنگ و کلتور سر -
زمین باستانی و تاریخی ، و
کهن ما را تا امروز در سر -
زمین های دیگری توان
مردمان این عصر درخشان
دانست .
درین عصر شعرای زیاده
چون حکیم سنایی ، حکیم
فردوسی ، دقیقی ، عنصری ، و
دانشمندان چون ابو ریحان
بیرونی ، ابو علی سینا ، و
دیگران که شمار آنها در این
صفحه گنجا پیش ندارد حیات
داشتند و هر کدام چون
ستاره ای تابناک در جهان
علم و معرفت میدرخشیدند و

پیرایه‌نگاری

عمادی غز نوی از آوردن کلمات و اصطلاحات ابتکاری و بلندی مقام سخن خویش در اشعارش چنین گفته است .

زجیب خویش بر آوردم این معانی بکر
عیال کس نه‌ام اندر پر ستش اشعار
طریق خاص منست این و، جزم اندر شعر
نبرد پیک سخن را کس بدین هنجار
طراوتیست مرا در سخن، که کس را نیست
خدا یگان جهان نیک داند این اسرار

ولی، گاهی اشعارش نسبت به بیان تشبیهات، پیچیده می‌گردد .

در مورد سال وفات این شاعر عصر غزنه، تذکره نویسان گرچه عقاید مختلف دارند، ولی آنچه که بسیار به حقیقت نزدیک مینماید، سال ۵۷۳ هجری است .

ما در اینجا از نمونه‌های اشعارش چندی برای دوستان شعروادب اقتباس نموده ایم، که البته نموداری از احساس و باریک بینی و همچنان، آرزوش ساده وی می‌باشد:

عشق تو زبان من فر و بست
یعنی گسه زبان عشق لا اله است
گفتی: بچه ماندی ای درین غم؟
خود شکل من همین سوال است!

زلفت بکمال دلر با یسی است
رویت به جمال جان فزا بست
هر حلقه ز زلف عنبرینست
بی عشق تو جان، شکسته پایست
گفتی، که دلت کجاست؟ حالی
در زلف نگر، نه، پرور جایست

«آشتی»

آشنا بوده و در اشعارش، اشعار فلسفی و عرفانی زیاد موجود است. ولی بیشتر اشعارش ساده و بزبان عوام برابر می‌باشد. عمادی در انتخاب کلمات و معانی بلند مبتکر بوده است و در اشعارش کمتر از شاعران دیگر تقلید پیروی کرده است .

عمادی به بلندی طبع مشهور بوده و هر که اشعارش را بخواند کم‌تر از ذهن و طرز دید این استاد پی بهره میماند. و معانی بلند و افکار دقیق خود را با زبان عوام و مطابق به بر داشت، عموم بیان داشته است . در اکثر اشعارش کلمات استعاره موجود است عمادی در زمان خود به شهرت رسیده و بعضی از شاعران قرن ششم و هفتم اشعارش را بطور تضمین در شعر خود آورده اند .

استاد بدیع الزمان فروز - انفر که از دانشمندان کشور دوست ما ایران است، در کتاب خود راجع به شرح حال عمادی غزنوی می‌گوید:

«عمادی سخن سرا نسی ملیح گفتار و نرم زبانست...» و هم‌تذکره نویسان همه عقیده دارند که عمادی، در شعر همان روش شاعران، قرن ششم هجری را پیروی کرده است . یعنی همان افکار باریک و دقیق را در عبارات سلیس و ساده بیان نموده است .



باشا گردان ممتاز آشنا شوید

پسران و دختران عزیز!

درین هفته یکی از پسران خردسال را به شما معرفی مینماییم که استعداد خوبی به آواز خوانی دارد.

اسم این پسر خورد سال نصرت الله پارسا است. وی نه سال دارد و صنف دوم، مکتب محبوب سلطانی است.

وی برای اولین بار، در شب های جشن جمهوری در پروگرام های هنری و کنسرت هاییکه به کمپ پوهنتون دایر میشد حصه گرفت، با وجودی که برای اولین مرتبه بروی سٹیج و مقابل یک عده زیاد تماشاچیان قرار گرفته بود اما خیلی با جرات آواز میخواند.

وقتی پروگرام های هنری پوهنتون آغاز شد، نصرت الله برای بار دوم در کنسرتی که از طرف پوهنخی ساینس در پوهنتون دایر شده بود، اشتراک نمود در پروگرام مذکور که تعداد زیاد تماشاچیان حاضر بودند و قتی نصرت بمقابل میکروفون آمد تا پارچه خواندنی برای

نصرت الله آهنگ های

احمد ظاهر را خوب میخواند

تماشاچیان تقدیم کند. یک تعداد از تماشاچیان، مخصوصا کسانی که آواز، او را قبلا نشنیده بودند فکر می کردند چه خواهد خواند اما وقتی به آواز خوانی شروع نمود همه به حیرت شدند و آنقدر برای شش کف زدند که تقریبا برای هشت مرتبه پیسم پارچه های مختلف را برای تماشاچیان خواند.

نصرت به آواز احمد ظاهر علاقه داشته و اکثر خواندن هایش پارچه های احمد ظاهر بود.

وی علاوه بر آواز خوانی به هنر تمثیل نیز مهارت دارد، باز هم برای اولین بار در درامی بنام (سال های گذشته) که آنهم از طرف پوهنخی ساینس در پوهنتون نمایش داده شد حصه گرفت.



نصرت الله در میان محصلان پوهنتون هنگام اجرای نقش در درام پوهنخی ساینس

دارم و می خواهم نوا ختن آنها نزد برادرم یاد بگیرم.
- از نصرت راجع بمکتب و درسها یش پرسیدم گفت :
بمکتب و مضا مینم علاقه زیاد دارم اما مضا مین در ی
ورسم را زیاد تر خوش دارم .

ری می خواهد در آینده ، انجنیر شود ، به ورزش
مخصوصا به فوتبال دلچسپی داشته و شامل تیم فوتبال
کودکان (ستاره) است . ولی آرزو دارد تا استعداد آواز
خوانی خود را بیشتر تقویه کند و هم یک فوتبالر ما هر
شود .

وی بمجله کمکیا نو انیس علاقه دارد چون تمام صفحات
آنها خوانده نمی تواند وقتی مجله را خواهرش برایش
می خواند و او گوش میدهد .

دراخیر مصاحبه نصرت الله ازینکه باوی مصاحبه
نمودیم تشکر نمود و دفتر ، مجله را ترک نمود .
موفقیت این پسر بااستعداد را در آواز خوانی
هنر تمثیل و درسها یش می خواهیم .

هما یون تو ره اول نمره صنف

دو همکتب نسوان خیر خانه مینه .

هما یون اول نمره صنفش میباشد . وی به مضا مین
ساینس و ادبیات هر دو علاقه زیاد دارد و همیشه از صنف
اول تا دوم نمراتشده میباشد .

وی آرزو دارد تا داکتر طب شود .
از صنف اول تا دوم اول نمرگی خود را حفظ نموده است . از
سپورت ها به فوتبال علاقه دارد . و آرزو دارد تا یک
فوتبالیست . خوب شود .



هما یون توره مجله کمکیا نو

انیس را همیشه میخواند و
برصفحات علمی و داستا نها
علاقه بیشتر دارد .

نظر به استعدادی که
دارد در مکتب و محلی که
بود و باش دارد همه او را نا بغه

کوچک می گویند و ما امید
داریم که در آینده براستی یک
نابغه واقعی گردد .



نصرت در کمپ پوهنتون
آواز خواند

نصرت نقش پسر د هقان
را در این درام کار نمود و ،
تمثیل و حرکاتش آنقدر طبیعی
بود که فکر می شد وی مدت
ها در درام ها کار نموده ، در
حالی که برای اجرای نقش
مذکور تنها سه روز تمرین
نموده بود .

ازوی پرسیدم ، از چه
وقت به آواز خوانی علاقه ،
پیدا نمودید و رهنمایان که
بود ؟
گفت :

دو سال است که به
خواندن آواز علاقه پیدا ،
نموده ام و برادرم نجیب الله
پارسا مرا همراهی مینمود و
تشویق برادرم مرا جرات داد
تا به دو کنسرت اشتراک
نمایم پرسیدم :

بکدام آله موسیقی علاقه
دارید ؟

او در جواب گفت :
-ارمونیه را بسیار خوش



این چیزها کی اختراع شده اند؟

مایکرو فون نو

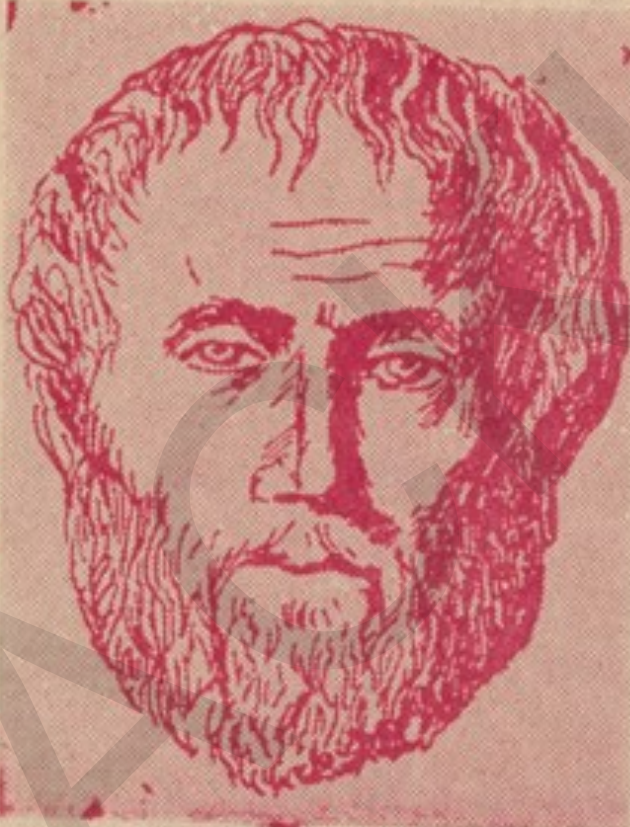
دوستان عزیز! درین اواخر کمپنی مورا واقع نیو- یارک، موفق گردیده اند که یک میکرو فون نوی بسیار کوچک در خدمت مردم بگذارند.

این مایکرو فون با وجودی که بسیار کوچک است باز هم میتوان از آن در اجتماعات بزرگ استفاده کرد.

این میکرو فون بنام لاپل ۲۷۹ یاد می شود، خوبسی این میکرو فون آن است که می توان آنرا توسط بطری کوچک یک اعشاریه پنج ولت بکار انداخت. در حقیقت، اختراع این میکرو فون کوچک بسیار کارها را آسان ساخته است.

ماشین حساب و ساعت.
دوستان عزیز! درین اواخر نزدیک کمپنی هیوالت

دکمکیانو انیس



افلاطون

دروشته های برجسته افلاطون میتوان از کتاب جمهوریت نام برد.

اکادمی افلاطون نه قرن پس از مرگش برجای ماند تا آنکه در سال ۵۲۹ میلادی امپراتور شرق رومستین دستور انحلال آنرا صادر کرد.

«فرستنده سید ادریسی کمال»

افلاطون که بود؟

دوستان عزیز! افلاطون فیلسوف معروف یونان باستان بود که در سال ۴۲۷ قبل از میلاد در پایتخت یونان، آتن متولد شد. افلاطون مانند همه کودکان به تحصیل موسیقی، ریاضی و ادبیات پرداخت و در سن بیست سالگی نزد سقراط رفت و یک دوره هشت ساله را نزد او به آموختن علم و ادب گذرانید.

این فیلسوف نامی، برای عملی ساختن مقاصد خود یک اکادمی در باغ بزرگی که اطرای درختان بلند و، چشمه های زیبا بود ساخت.

درین هنگام شاگردان بسیار بسوی اکادمی روی آوردند افلاطون خواهان جهانی بود که در آن تنها دانش، هنر و فضیلت و عدالت حکمفرما بی داشته باشد.

پاکارد واقع اضلاع متحده
 امریکا به اختراع يك ماشين
 حساب موفق شده اند اين
 ماشين حسابی ميتواند که
 در يك وخت هشتاد و شش،
 وظیفه حسابی را انجام دهد
 بزغلاوه اين ماشين ميتواند
 ارقام و يادداشت های
 را که به آن ضرورت فوری،
 احساس می شود حفظ کند.
 اين ماشين حسابی می
 تواند ثابته ها را هم
 نشان دهد و با آن صد
 ساعت را می توان حساب
 کرد. قيمت اين ماشين
 سه صد و نود و پنج دلار
 امریکایی می باشد.

اولين روز نامه جهان در کجا چاپ شده است؟

دوستان عزيز! او لين
 روز نامه بسال ۱۵۶۶ م -
 بدستور حکومت و نیز که می
 خواست، چندخبر مهم رسمی
 رابه اطلاع مردم برساند به
 میدان آمده است در مرحله
 اول از اقمی چاپ و بر دیوار
 نصب شد تا هر کس بتواند،
 از آن اطلاع حاصل کند.

بدین ترتیب ميتوان گفت
 که اولین روز نامه جهان به
 سال ۱۵۶۶ میلادی در وینز
 بوجود آمده است. اما از این
 وقت تا وقتیکه روز نامه
 سر و وضعی به خود گیرد و به
 نام روزنامه نشر شود سال
 های درازی بطول انجا میده
 است.

زمین چه شکل دارد؟
 دوستان عزيز! آیا می

فهمید زمینکه ما و شما بر روی
 آن زندگی میکنیم چه شکل
 دارد؟

اطفال عزيز، شکل زمین
 تقریباً مانند يك توپ است.
 تقریباً بر آن گفتیم که زمین
 بکلی کروی نیست، بلکه
 در قطب شمال و جنوب کمی
 فرورفتگی دارد. چون این

فرورفتگی خیلی کم است
 آنرا در نظر نگرفته زمین
 را يك کره به حساب میاورند.

زیاده تر از دو هزار
 سال قبل بعضی از دانشمندان
 میدانستند که شکل زمین

کرویست اما با قسی
 مردم فکر می کردند که
 زمین مثل يك دشت هموار

است. اما به مرور زمان،
 علما ثابت ساختند که زمین
 کرویست و امروز عسکن های

که از فاصله های دور به
 وسیله سفینه های فضایی،
 از زمین گرفته شده، به

آسانی نشان میدهد که زمین
 کروی است.

چرا عقاب تیز رفتارترین پرنده لقب گرفته است؟

دوستان عزيز! واضح است
 که همه حیوانات حرکت میکنند
 و از جای به جای دیگر می روند
 بعضی از حیوانات خیلی ب سرعت
 حرکت می کنند، ولی بعضی از
 حیوانات رفتار بطی دارند.

تیز رفتارترین همه پرندهگان
 عقاب است که پادشاه

پرندهگان خوانده میشود این
 پرنده از مو تر هم تیز حرکت
 میکند.

عقاب در هر ساعت تقریباً
 یکصد و نود کیلو متر پرواز
 میکند یعنی فاصله نهصد کیلو
 متر را در حدود چهار و نیم
 ساعت طی میکند. همین سبب
 است که عقاب را تیزترین
 پرنده جهان میگویند.

سرعت حرکت چهارپایان
 از پرندهگان کمتر است ولی از
 حیوانات دریایی بیشتر است
 ممکن شما خیال کنید که گور

خر و آهو تیز رفتارترین
 چهارپایان باشند. ولی
 اینطور نیست سفید پلنگ از
 هر دو آنها تیز تر می رود

سرعتی در حدود صد کیلو متر
 در ساعت دارد.

سریعترین حیوان دریایی
 نوع ماهی است، این ماهی
 در يك ساعت سرعتی نزدیک

به پنج کیلو متر دارد یعنی
 مسافت نهصد کیلو متر از دریا
 را در هجده ساعت طی میکند.

درس مکتب را چگونه یاد کرده میتوانید؟

دوستان عزيز! روزی
 شما کردی به معلم خود گفت:
 جناب معلم صبا حباب! هر قدر
 میکوشم سبق خود را یاد کرده

نمی توانم و ازین سبب است
 که در امتحان ها نا کام میشوم.
 میخواهم که درین باره عدا یتی
 بمن بدهید تا از آن پیروی کرده
 و به حفظ کردن روس خود

موفق شوم. اگر چه بعضی از
 معلمین صاحبان می فرمایند

چوتی دراز

يك روز در صنف ما يكدختر باچوتی های دراز داخل شد معلم اورا برای مامرفی کرده گفت كه اسمش گابی میباشد از چشمها نش معلوم میشد كه بسیار لایق و شوخ است .

پهلویم يك چوكی خالی بود و معلم گابی را پهلویم نشانده من كه ازدختر ها همراه چوتی های دراز خیلی بدم میامد پرزه گوهی را شروع كردم گابی در جوابم گفت كه خیر است كه پهلویت يك دختر نشسته و من استبا ندارم كه ترا بخورم ، رویم بسیار سرخ شده بود میخواستم چیزی بگویم ، اما در همین وقت گابی به صدای آهسته گفت كه : چرا رویت سرخ شده مثللكه پدر كلانت رویش از بادنجان رومی ساخته شده بود . من سرختر شدم در همین وقت معلم من راسر تخته صدا کرده تا يك سوال الجبر راحل كنم پوره میدانستم كه در صنف ما يك نفر نمیتواند چنین يك سوال راحل كند و من هم حل کرده نمیتوانستم

ولی گابی دستش را بلند كرد . معلم او را سر تخته خواست هنوز دودقیقه نگذشته بود كه سوال راحل كرد . گابی بطرف من نگاه کرده و گفت : كله را باید برای درس هم بكسار انداخت نه تنها برای سپورت آقای

بادنجان رومی .

بعد از همین روز نام دیگر فرانك نبود مرا آقای بادنجان رومی صدا میکردند من آهسته گفتم . قصد خود را در تفریح از پشت میگیرم صبركن تا تفریح شود اما گابی مرا نیشخند كرد و من را زیادتو قهر نمود به اندازه كه دیگر درس را نفهمیدم تنهابه تفریح فكر میگردم و قتیكه تفریح شد من گابی را از پشت سر تيله كردم اما نمیدانم چه شد تنها فهمیدم كه گابی دور خورد و من رابه زمین زد ((به به گابی مثللكه جیدو باز است . اینرا گفت و در همین وقت معلم از صنف برآمد و پرسید كه ((بچه ها چه گپ است))

گابی در جوابش گفت كه ((آقای بادنجان رومی شنا را یاد میگیرد . همگی خندیدند تنها من خنده نمی كردم بعد از چندی دیگرها هم خنده نمی كردند زیرا گابی بسیار شوخ و لایق برآمد در ساعت های درسی همیشه دستش بلند بود و در امتحان های صنفی همیشه ده داشت .

يكروز خوا سنتیم كه معلم موسیقی را آزار بدیم ، طوله اش را همراهی كاغذ بند كردیم و قتیكه معلم طوله را در دست گرفت گابی از جایش بر خاسته و گفت : معلم صاحب طوله را همراه كاغذ بند کرده اند معلم متعجب شده طوله را باز نموده و كاغذ را بیرون كرد .

در ساعت تفریح من به آواز بلند گفتم تا حالا هیچ كس شیطانی ما را نكرده بود جز گابی .

گابی از جایش بر خاسته و گفت : نمیشرید كه معلم را آزار میدهید و درس نمیخوانید آخر مكتب جسای درس است نه سر كس . من در جوابش گفتم كه توشیطان هستی اما گابی خنده زنان گفت : اما بادنجان رومی نیستم اینرا گفته از صنف خارج شد ما قصد كردیم كه همراهش دیگر حرف نزنیم اما گابی هیچ قهر نشده و ما را همیشه نیشخند میزد .



از راست به چپ: عبدالولی فدایی، نيك محمد زمانی، بشكلا رفیقی ، احمدولی عظیمی، و محمد ظاهر



گابی در جوابم گفت: خوب درست است
همگی متعجب بجا نشان ساکن
ایستاده ماندند تا که ورنر گفت: من
همرای دختر ها فوتبال نمیکنم.

گابی جواب داد خوب خیره و دو
باره به حویلی نگاه کرد .

میشاگفت: چرا نه گابی بیک باشد
من بیکی را مانده گولر میباشم . در بین
ماقال و مقال زیاد شد یکی میگفت که
گابی باید گولر باشد و دیگری میگفت
گابی بیک باشد.

پیترا صدا کرد نمیشود زیرا گابی
دارای چوتی های دراز است و بچه
های صنف هشت ب همرای دخترها
بازی نمیکنند . ورنرگفت: «باید قیچی
کند و چوتی چیز مودرن نیست» .

گابی گفت: ((اگر مسابقه را بردیم
قول است که همیشه کار های خانگی
خود را خودتان میکنید و نقل ممنوع
است .

همه ما قول دادیم باز پیترا به آواز
بلند گفت که همرای چوتی ها چطور
کنیم گابی در جوابش گفت ما همه
همرای کلاه ها بازی میکنیم و مهم این
است که مسابقه را باید ببریم .

روز پنجشنبه یازده فوتبال همراه
یازده کلاه بطرف میدان فوتبال رفتیم
و قتیکه بچه های صنف هشت ب ما را
دیدند خنده میکردند و به کلاه ما
نیشخند میزدند مسابقه شروع شد
بعد از پنج دقیقه یک گول خوردیم
و سه دقیقه بعد یک گول دیگر در

همین وقت گابی به صدای بلند به
گولکیپر گفت «اینجا جای خواب
نیست باید در بستر نرم و گرم
در خانه خواب میکردی فکر را بگیر
و خواب نکن معلوم میشد که اعصاب
گابی خراب شده زیرا مثل یک موتر
میلوید و بخاطریکه ما پیشش کم
نیاییم مامم همرا یس میلویدیم در

و همین طور دو هفته سپری شدند
صنف ما قال و مقال زیاد بود زیرا
صنف ما مسابقه فوتبال همراه صنف
هشت (ب) داشت پیترا به آواز بلند
گفت که ((شما هیچ وقت نمیتوانید
که صنف هشت ب را مغلوب بسازید
زیرا آنها تاحالا چندین مسابقه را برده
اند . اما ما هر روز تمرین میکردیم و
دختران صنف ما ما تا چنان ما بودند
صبح روز مسابقه دفعتا یک نفر مهم
ما نیامد واقعه مریضی اش را توسط
برادر خوردش بما خبر داد ما بسیار
جگر خون شده بودیم و نمیدا نستیم
که از کجا یک نفر لایق پیدا کنیم
گابی پهلوی کلکین نشست و به
حویلی مکتب نگاه میکرد و گفت)) اگر
رینر هم میبود شما نمیتوانستید
مسابقه را ببرید . مادر جوابش گفتیم
خوب خیر بیاتو به عوضش فوتبال
کن که خود را بسیار میسازی و همیشه
از همگی خود را لایق تر میدانی

همین وقت گابی توپ را یک کت
قوی زده و مامه به یک صدا گفتیم
«گول» خلاصه که مسابقه را پنج
مقابل سه بردیم ما از خوشحالی
زیاد کلاه های خود را به هوا انداختیم
و فرا موش کرده بودیم که گابی
دختر است بچه های صنف هشت ب
پیش معلم سپورت رفتند که چرا یک
دختر همرای ما بود اما معلم سپورت
گفت که امروز مرد وزن یکی است
و دختر یا بچه ندارد خلاصه که گابی
هر روز کار های خانگی ما را پیش از
معلم میدید و ما گابی را کپتان صنف
ساختیم و گابی خواهر خوانده صمیمی
ما شده بود همرا یس یکجا درس
میخواندیم .

(پایان)



زیبا هجران و وانه سکندر و طفل
زیبا و صحتمند

همکاران عزیز...!

نکاتی را که همکاران گرامی و ارجمند ما باید در نظر بگیرند

خوشبختانه مجله دکمیانو انیس همانطور یکه خوانندگان و علاقمندان فراوان دارد همکاران قلمی زیادی داشته روز بروز به تعداد علاقمندان مجله و همچنان همکاران قلمی افزوده میشود. ازینرو چند نکته را در اینجا یاد آوری میکنیم و امیدوار هستیم همکاران عزیز مانکات مذکور را هنگام ارسال مضمین و نوشته های خویش همیشه بخاطر داشته باشند.

مطالب کوتاه می فرستند باید در پایان هر نوشته خود اسم خود را بعنوان فرستنده مطلب بنویسند و اگر چند مطلب را در یک پاکت میفرستند، باید هر مطلب شان در کاغذ جداگانه بانام شان نوشته شد باشد تا هنگام چاپ اسم شان از نشر باز نماند. و اگر فکاهی می فرستند باید فکاهی شان در کمیانو انیس قبل از نشر شده باشد و همچنان فکاهی خوب، دلچسپ و واقعا خنده دار باشد.

پنجم: رسم ها باید با توش سیاه کار شده و یا رنگه باشد از عکس های ضعیف و کمرنگ و رسم های پسنلی نمیتوانیم استفاده کنیم.

ششم: موضوعاتی را برای نوشتن و یا مضمون های را برای ترجمه انتخاب نماید که جنبه های سودمند برای خواننده داشته باشد و علاوه از خصوصیت تفریحی آن آمو زنده و مفید هم باشد.

هفتم: دختران و پسران نیکه چیستان، فکاهی، ضرب المثل معما، سخنان بزرگان، و دیگر

اول: مضمین و ترجمه های تا آنرا بخط خوانا و در یک روی کاغذ نوشته بگو شید تا در میان سطر ها فاصله باشد

دوم: از ارسال ترجمه ها و نوشته های تکراری خودداری نمائید.

سوم: حداکثر بکشید تا نوشته یا ترجمه های تا مختصر باشد و اگر مطالبتان عکس و یا رسم داشته باشد بهتر است.

چهارم: بکار بردن لغات مشکل و جملات طویل مخالف روحیه مجله است.



شازیه



میرویس



اجمل وهاب

از : اینچو سلطان نوازاده مادر اندر فداکار

قسمت دوم

بعد از مراسم عروسی هما به خانه ما آمد. رفتارش با من خیلی خوب بود و مرا مانند دختر اصلی اش دوست داشت و به لباس و سروبر من همیشه متوجه بود. تا اینکه پدر و مادرم برای سپری کردن ماه عسل خود به بلغاریا رفتند من با ناهید به خانه ماندیم و مکتوب های پدر و مادرم متواتر می رسید من هم جواب مکتوب ایشا نرا روان می کردم بعد از مدتی پدر و مادرم آمدند در آن وقت من به سنف ۱۱ بودم مادرم تحفه های بسیار برایم آورده بود و هم یک ماشین کالا شو بی برایم آورد.

دوستان . بعضی اشخاص را می بینیم از مادر اندر و یا دختر اندر خود شکایت می کنند من تعجب میکنم که اینها چه گونه اشخاص اند اگر چه من هم مادر اندر دارم ولی از شکایتی ندارم از روزیکه مادرم به خانه ما آمد یک عکس العمل خراب ازو به مقابل خود مشاهده نکرده ام زیرا که هر دوی ما هم پدرم را به صداقت از صمیم دل دوست داشتیم و پدرم نیز همواره از ما راضی بوده اخلاق مادر اندرم به قدری خوب بود که هیچ روز من از او آزاری ندیدم و همیشه احترام

گشتم و قتیکه در خانه آمدم مادرم یک طفل نوزاد بدنیا آورده بود و نام طفل سوسن بود من از جانم کرده زیاد تر دوستش داشتم بعد از آنکه (۵) ساله شد او را بخاله ام سپردم درین وقت حقیقتاً مادرم را که به اصطلاح مردم او مادر اندرم بود . دلسوز تر و مهربان تر از مادر خود یافتیم. البته دوستی من و مادرم دو جانبه بود از روز اول زندگی تا به حال یک مسئله بین ما رخ داده است در یکی از روزهای رخصتی به یک دعوت رفتیم چشم به یک دختر افتاد که نا امید از سیما یش هویدا بود و در گوشه سالون نشسته بود در نزدش رفتم و نامش را جو یا شدم گفت نام یا سمین است دختر بدبخت هستم از شنیدن این کلمه بسیار غمگین شدم و گفتم چرا؟ خواهر جان درین لحظه دیدم چشمانش پر از آب شد و به زمین نگر یست . من خواهش کردم تا شرح حال خود را بگوید قصه خود را اینطور آغاز کرد: در سن «۱۱» سالگی مادرم را از دست دادم پدرم بعد از یکسال با دختر عمه اش عروسی کرد و از همین روز بدبختی من آغاز شد

تمام

چه کسی توانست جایزه را ببرد؟

داده ای و کاری کرده ای که وظیفه تو بوده است پس این عمل تو یک کار ساده است و تو مستحق جوایز شده نمی توانی .

فرزند دوم نیز گفت : پدر جان! بهترین کار را من خودم انجام داده ام ازین رو باید آن جوهر قیمتی را برای من بدهید ، پدرش پرسید ، چگونه عملی را انجام داده ای؟ جواب داد ،

طفل کوچکی را در ساحل بحر دیدم که تنها افتاده ، و بسیار نزدیک شده بود در بحر غرق شود از دیدن این حال ، دلم بوی سوخت و دستش را گرفتم و از ساحل خطر ناک دورش کردم و چون آدرس منزل و آقاربش را هم نداشتم از اینسو و آنسو جویا شدم و پس از جستجوی زیاد آدرس آقاربش را پیدا کردم و طفل کوچک را با ایشان سپردم . اکنون آیا من با این کار خود شایسته ترین کار را انجام نداده ام ؟ فکر میکنم من صاحب آن جوهر گرانبها خواهم شد .

بقیه در صفحه ۳۳

دکمیانو انیس

کاری را انجام بدهند ، و در حقیقت ، بر سر بدست آوردن آن جوهر ، مسابقه ای میان این سه برادر ، در راه انجام دادن بهترین کار ، شروع گردید .

دو روز گذشت و یکی از آنها نزد پدر آمده اظهار کرد که بهترین کار را او انجام داده ، پدرش گفت ، چه کاری کرده ای ؟ پاسخ داد : « شخصی برایم چیزی را با مانت داده بود ، و کدام سند و نوشته ای هم در میان ما وجود نداشت و من در حالی که میتوانستم آنرا انکار کنم و برایش مسترد نمایم ، اما باز هم این کار را انجام ندادم و امانتش را به طور سالم برایش دو باره سپردم و اینکار در نظر من از بهترین کارهاست . »

پدرش در جواب گفته های او گفت : « این روش تو کدام کار و روشی فوق العاده نیست زیرا هر انسان وظیفه دارد تادری برابر دیگران از امانت داری و صداقت کار بگیرد و در برابر هیچکسی خیانت و حق تلفی نکند و این عمل یک کار و وظیفه انسانی است بنا بران تو با اینکار خود یک وظیفه انسانی خود را انجام

بود نبود شخصی پیر ، و سال خورده ای بود که ثروت و دارایی زیاد داشت و صاحب سه فرزند بود . و قتی ، احساس کرد که دیگر ، پیری زیاد او را ضعیف و ناتوان ساخته ، فرزندان خویشرا ، بدورش جمع کرد و برای شان گفت ، فرزندانم ! من دیگر پیرونا توان شده ام ازینرو ، تصمیم گرفتم تا اموال و دارایی خود را در همین فرصت که هنوز زنده هستم بین شما تقسیم کنم و حصه هر یک از شما را در زندگی ام بدست خود بدهم .

این شخص همه اموال و دارایی خویش را تقسیم کرد و در اختیار فرزندان قرار داد ولی از میان همه دارایی و ثروت خود تنها یکدانه ، از جواهرات گرانبها را جدا کرد و آنرا نزد خود نگاه نمود و به فرزندان خویش گفت : این جوهر گرانبها به کسی تعلق خواهد گرفت که در ظرف سه هفته یکی از شائسته ترین خدمات و اعمال نیک و پسندیده را انجام بدهد . این سه برادر به خاطر بدست آوردن این ثروت ، کوشش کردند تا نیکوترین

چوچه کانگرو که تولد میشود در

داخل کیسه مادر خود بسر برده و از غده شیری که در آنجا وجود دارد تغذیه مینماید چوچه کانگرو برای مدت چندین هفته جز شیر چیزی نمی خورد. رویا پرسید: خوب وقتی که چوچه کانگرو به اندازه کلان شده از خود واری کرده بتواند چه واقع میشود؟ کاکا گفت:

وقتی که خوب نمو کرده و قوی شدند گاه گاهی از بین کیسه برای گردش و تماشای گرد و نواح بیرون میشوند حتی که مادر کدام خطر را احساس نمود بچه خود را صدای کند که خیز زده خود را به مادر رسانیده فوراً داخل کیسه شود و روی خود را دور داده سر خود را از کیسه خارج و به اصطلاح کلک کلک می کند که ببیند خطر چه بود و چیست که مادرش وی را صدا کرده است. کاکا به گفتار خود

ادامه داده افزود: هرگاه کانگرو در حین چریدن متوجه شود که کدام کسی یا کدام حیوان میخواهد به چوچه اش صدمه رساند بسیار خطرناک شده بالای دشمن حمله مینماید. یک نوع کانگرو بالای درختان

کوچک نیز زندگی می نمایند آنها از برگ و میوه آن درختان تغذیه کرده و وقتی به درختان بالا میشوند دم خود را بدور شاخ های آن می پیچانند. رویا یک کتاب مصور از بکس خود کشیده حیوانی را نشان داد که متعلق به قاره استرالیا بود.

کاکا گفت: این حیوان «گولا» نام دارد و بعضی مردم آنرا خرس گولا

در باره حیوانات

چه

میدانید؟

از: نریمان «ن»

میگویند اما در حقیقت خرس نیست زیرا گولا از جمله حیوانات کیسه دار می باشد در حالیکه خرسها از جمله حیوانات کیسه دار محسوب نمی شوند گولا بالای درختان ایو کلیش «یکنوع» بید است که جدیداً در بعضی نقاط کشور و بیشتر در ولایت هلمند زرع آن رواج یافته است.

زندگی کرده شباهت به گدی اطفال دارد که در بعضی مغازه های بازیچه اطفال به فروش میرسد گولا ها حیوانات بی ضرر بوده از بزرگ درختان تغذیه مینماید و هیچگاه بالای حیوانات دیگر حمله نمی نمایند و چنان معلوم میشود که اگر مورد حمله هم قرار گیرند از خود دفاع نمی توانند.

پوست شان بسیار مفید و هم گرفتن و شکار شان آسان است. سالهای قبل شکاری ها بسیار آنها را برای پوست شان شکار میکردند و تقریباً نزدیک بود نسل شان از بین برود امروز توسط وضع قانون نسل این حیوانات حمایت شده است. احمد که تاحال خاموش بود سوال کرد: که شنیده ام که در استرالیا حیوانات زیادی وجود دارد که بالای درختان زندگی می کنند همین طور نیست؟ کاکا جواب داد درست است حیوانات زیاد در استرالیا بالای درختان زندگی می کنند هم چنین یکعده حیوانات دیگر وجود دارند که در نقب ها حیات به سر می برند. به طور مثال یکنوع حیوان وجود دارد که وامبت نامیده میشود که زمین را کنده و برای خود نقب درست کرده جای بود و باشی برای خود می سازد. محمود گفت:

پس عادت این حیوان در سوراخ کردن و کندن زمین مانند خرگوش می باشد؟ کاکا گفت:

بلی مانند خرگوش ها غله چنان را خراب کرده و بدرختان خساره می رسانند و دهاقین را متضرر می سازند. کاکا به گفتار خود ادامه داد گفت: یکنوع حیوان دیگر رانیز به شما معرفی می کنم که هند یگوت نامیده میشود و انواع مختلف دارد که بعضاً کلان و بعضی آنها مانند یک خرگوش میباشد گرچه هندی کوت مانند کانگرو باهای عقبی دراز دارد بآنهم در زمین مانند وامبت و خرگوش نقب می کند حیواناتی که زمین را می کاوند یکی از دلچسپ ترین شان که در دشتها سدنی مربوط قاره استرالیا زیست



پستی بود بوی بود

ترجمه: نیک محمد دین زاده:

دوستان سوقتی

بود نبود پشکی بود بود پو لدار که مانند پشکهای دیگر زندگی نمی کرد یعنی بر وی زمین نمی خوابید بلکه با لای تخت خواب خیلی قیمتی که رواجی آن ابریشمی و بالشت هایش از پر قو بودند استراحت می کرد و خانه خیلی مقبول داشت که حویلی آن بزرگ بود در اطراف آن کتاره ها

گرفته شده بود و بر عکس در مقابل خانه وی پشک دیگری زندگی میکرد که در خانه یک زن پیر کار می کرد و وظیفه آن جارو کشی بود. روزی دو چوچه گک پشک بدهنی

دروازه پیرزن آمدند و با لای پشک جارو کش صدا زدند که برایشان یک انداز نان بیاورد. پشک جارو کش گفت که بروید ما نان نداریم. چوچه گکها باز اصرار ورزیدند

که شما خوب زندگی می کنید لطفاً برای صاب خود بگو بید که برای ما چیزی بیاورد زیرا ما هیچ چیزی برای خوردن نداریم. پشک جارو کش گفت بر وید از اینجا ما نان نداریم.

در همین اثنا پشک متمول صدای او را شنید و پرسید چه شده در جواب گفت که دو پشک های یتیم آمده و نان میخواهند پشک متمول گفت که من هم از دست شما ن به عذاب هستم برایشان بگو که بروند و به دارا لمساکین



مراجعه نمایند آنجا نا ن پیدا میکنند در همین موقع زنگ دروازه پشک متمول بصدا درآمد و پشک دید که بخانه اش مهمانان آمدند و برایشان خوش آمدید گفت. مهمانان پشک متمول عبارت بودند از بزباخانم اش که در شهر خیلی مشهور بودند، خروس جنگی همراه ماکیان و همچنان خوک همسایه شان که شانل به تن داشت.

پشک بطور علیحده باهر کدام احوال پرسی میکرد و از زندگی و روزگار آنها پرسش هامیکرد و میگفت که هیچ نزد من نمی آید و من شمارا خیلی دوست دارم.

مهمانان گفتند که ما خیلی احترام شما را داریم و همیشه به آرزوی دیدار تا نبوده ایم. شما چقدر خانه عالی دارید؟ درباره خانه شما در شهر از

هر زبان سخنی شنیده می شود ما آمدیم که این خانه مقبول شما را از نزدیک تماشا کنیم.

پشک متمول جواب داد که قدم های شما بالای چشم من البته دروازه من بروی شما مردمان سر شناس و ثروتمند همیشه باز می باشد بفرمایید بالا بیایید من همه اطفا قهارا برای شما نشان میدهم:

اینه ببینید: اینی اطفا ق نان خوری من است که هر نوع موبل در آن گذاشته شده، چو کی و میز..

بالای چو کی می نشینم و پشت میز نان می خورم به

طرف راست خانه المازی گذاشته شده من در آن لباس های خود را آویزان می کنم. بطرف چپ آن اطفا ق خواب می باشد که در آن تخت خوابم جابجا گردیده که در بالای آن استراحت می نمایم بز سوال کرد که موش هادر آنجا چرا بندی شده اند؟

پشک گفت که آن قفس می باشد من موش ها را توسط این قفس شکار می کنم خودم دوست ندارم که بادست هایم آنها را شکار کنم. هر وقتی که در سقف اطفا ق صدای موش ها را بشنوم فوری قفس را آنجا میگذارم دیگر پشک هادر خانه من قدرت ندارند که به شکار موش ها بیایند.

این اطفا ق بروی شما مهمان خانه من می باشد در آنجا قالین و آینه های قد نما جابجا شده و در کنج اطفا ق یک پیانوی جدید دارم هر روز معلم برایم درس پیانو میدهد.

در سطح آینه های دیواری هر یک مهمانان یکدیگر خود رامیدیدند و جوره جوره به طرف یکدیگر می نگریستند.

بزبالاخره به صاحب خانه پیشنهادی کرد که لطفا برای ما ذریعه پیانوی خود یک آواز بخوانند و خروس که آواز خوب دارد هم شما را بدرقه مینماید.

پشک قبول کرد و خروس باوی یکجا به نغمه سراسی پرداختند و مهمانان هر کدام با اشتیاق زیادی به نغمات آن ها گوش فرا داده بودند. وقتی

نغمه به پایان رسید پشک پیشنهاد کرد که حالا باید برقصیم. هر یک از مهمانان موزیک مورد پسند شان را پیشنهاد می کردند که باید نواخته شود و بعدا برقصند که در همین موقع چو چه گل های پشک از پشت کلکین چه هاشنیده شد که می گفتند:

عمه جان، عمه جان یک دفعه از کلکین بطرف ما نظر کن و مارا در خانه خود جای بده که شب راسپری نمایم، ما را بالای تخت خود خواب بده،

خواهش می کنیم به صدای ما گوش بدهید. پشک جارو کش که در همین موقع هم بخانه پشک آمده بود و اطفا ق نان را برتب می کرد بالا شد و

کلکین چه ها رابسته کرد تا صدای پشک ها آنها را مزاحمت نکند اما با بسته شدن کلکین ها اطفا ق تاریک

شد و پشک جارو کش دو عدد شمع را در بین شمعدان ها گذاشت و آنها را روشن ساخت تا مهمانان دل تنگ نشوند. پشک متمول از هر یک مهمانان خواهش کرد تا بروی چو کی ها نزدیک بخاری بنشینند و خود را گرم کنند.

بگذار اگر هوا سرد باشد، باد بوزد، برف شود بما تائیری وارد نمیکند ما حالا به قصه گفتن شروع می کنیم مهمانان هر یک به نوبه خود قصه هایی

گفتند. ناتمام

صفتی که ما در آن درس میخواندیم صفت بسیار کوچکی بود. فقط دو ارسی داشت، که بچه‌ها شیشه‌هایش را شکستاده بودند، حتی چارچوبی را که از آن باقی مانده بود، با باکی بریده بودند. با قلم پینسل و با خود کار خط خطی ساخته بودند. رنگ قلم را به او پاشیده بودند. بعضی اوقات که معلم به صفت نمی آمد، بچه‌ها از این چارچوب بی‌آلینه، خودشانرا از طرف می انداختند و یا کله‌های شانرا می کشیدند. دیگری را که از نزدیک دیوار صفت می گذشت، آزار میدادند. از گرتیش کش می‌کردند، کتاب هایش را می براندند و دوباره از همین راه خودرا به درون صفت می انداختند. من نیز در بین شان بودم.

بچه‌های داخل صفت میرفت مبصر پشت هم فریاد می‌کشید: - تپل‌ها... شو خفا... گم شوید... به صفت‌ها بروید و لی اویس‌چاره همچنان غم‌گنم گنان مارا تعقیب می‌کرد. ماکه سخت خوش دانستیم، آواز عقب ما بود، هرکدام به پشت دیوار صفت خود میرفتیم از ارسی‌های که شیشه‌ها پشس شکسته و ریخته بود. بالا می‌دویدیم. خود را درون صفت می‌انداختیم. مبصر در این حال به ما نزدیک میشد، از گرتی رفقای ما که در حال بالا شدن از ارسی صفت میبودند می‌گرفت و به سوی خود کش می‌کرد و میگفت: - چرا از دروازه صفت نمی‌روید که از راه ارسی بالا میشوید؟ بعد چیغ میزد با جوبش تا که

نوشته مریم محبوب

مبصر مکتب ما

میتوانست و قدرت داشت به بدن ما می‌گرفت و میگفت: - باش... پیش سر معلم صاحب بگویم تا تهنیت تانرا کم کند. ما باز خنده را سر میدادیم. گاه گاه خنده میکردیم و از دست‌های دیگران که پایین دیوار مانده بودند می‌گرفتیم و بسوی خود می‌کشیدیم تا بالا شویم. بعضی اوقات مبصر با اوقات تلخی و عصبانیت نزد سر معلم مکتب ما میرفت. از شوخی‌های ما شدیداً شکایت می‌کرد. حر فهای بدید در مورد بچه‌های صفت ما میزد. بعد سر معلم که سخت عصبانی

و خشمگین میشد. در حالیکه سگرتش را میان دندان هایش می‌نرسد. به صفت می‌آمد، وقتی میدید که همه ما خاموش و آرام هستیم. عصبانیتش زیاد تر میشد و میگفت: - مبصر از دست شما به من شکایت کرده کدام شما شوخی میکنید؟ ماکه سخت دست و پاچه میشدیم و از ترس می‌لرزید. ناچار همه سکوت کرده زیر چشمی به طرف یک دگیر نظر می‌انداختیم. من که سو خترین شان بودم. در این حال شدیداً خنده ام می‌گرفت. سر معلم از سکوت ما زیادتر عصبانی میشد. گردید و باز با صدائیکه تمام صفت ما را پر می‌ساخت میگفت: چرا گپ نمی‌زنید! چرا جوا بپ را نمی‌دهید؟

بکرده! سر معلم که خوش ننش از این حرف زیادتر میشد، بلند فریاد می‌کشید: - پس مبصر دروغ می‌گوید. هان...! بعد نیم نگاهس بسوی مبصر که پهلوش ایستاده بود نظر می‌انکند و میگفت: هان! دروغ گفتی... دروغ گفتی... مبصر سخت می‌ترسید، خوب احساس میکردم که سرا پایش می‌لرزد. نمی‌دانست که در مقابل شدیداً خنده ام می‌گرفت. سر معلم از سکوت ما زیادتر عصبانی میشد. گردید و باز با صدائیکه تمام صفت ما را پر می‌ساخت میگفت: چرا گپ نمی‌زنید! چرا جوا بپ را نمی‌دهید؟

مبصر نیز که همراهش میبود و پشت هم چوب دستش را تکا میداد، باچشمان پر آمده و رقرقش گاهی بسوی من و زمانی بسوی دیگران میدید. سر معلم بار دیگر چیغ میزد، فریاد می‌کشید، یا هایش را به زمین می‌کوبید و میگفت: سزود بگوئید که کی شوخی کرده! من که بزرگتر از دیگران بودم، ناچار در حالیکه از خنده دهانم را می‌بستم، به جایم می‌ایستادم و میگفتم: سر معلم صاحب... سر معلم صاحب... هیچ کس شوخی نکرده!

و چند تکی دیگران، موظف شدند که به دهن ارسی شکسته ایستاده شوند و آب را از دست ما بگیرند. چند سطل آب به نو بت آوردیم. دیگر بی هم آب را گرفته از ارسی بالا می‌کشیدند و بدون صفت و بدیوارها پاشس میدادند تا صفت سرد شود. در همین حال مبصر باز مارا دید. از شدت خشم لبهاش را می‌جوید. چوب ضخیم درازی را گرفته به سوی



مامد. من که هنوز سطل آب را بالا نکرده بودم، وان رفیق دیگر مسا دستش بسوی پایین دراز بود که سطل را از پیش من بگیرد. مبصر باجوب دستش شوق به دست او زد و چوب معکمی به کله‌ی طاس من خواه کرد. پشت گردنم را سوزش عجیبی گرفته بود. مثل اینکه گزده‌ی نیش زده باشد. سطل از دستم به زمین افتاد، آبش بروی صحن مکتب پاشان شد. در این حال مبصر باز چوبی دیگر بی‌بستم زد. بعد در پایم با لگزش کوبید. سخت گریه ام گرفته بود. وقتی عصفا تم این حالت را دیدند همه دست جمع از صفت بیرون شدند. چوب مبصر را از دستش گرفته شکستادند و با کمک هم بسوی اداره مکتب روان شدند. یکی از رفیقام که مرا زیاد دوست داشت به دیگران میگفت: - من میروم به سر معلم شکایت میکنم که هم صفتی مارا مبصر لت کرده...! دیگران نیز میگفتند: درست است. ما هم با تو می‌آیم. با طلبه و لفلله زیاد، در حالی که دست مرا گرفته بودند نزد سر معلم رفتیم. سر معلم از عقب میزش فریاد کشید: - باز چه خبر است...! باز چه گناه کرده‌اید؟! همان رفیق گفت: همانا نکرده ایم مبصر هم صفتی مارا ت کرده، آمده ایم تا از او برای شما شکایت کنیم. سر معلم مبصر را خواست و گفت: لطفا ورق بزنید

انسان و چرا گاه

بقیه صفحه ۵

از ریسمان ساخته بودند زنده بدست می آوردند و بعد آنرا اهلی میکردند باکله های که داشتند یکجا به چرا میفرستادند .

موقعیکه مردان به شکار مشغول بودند زنان و اطفال به محافظه و نگهبانی اسب ها و گوسفندان بودند همچنان زنان و اطفال در جمع آوری چوب ها و شاخه ها و بته هامسی پر داخند و هم شیروغیره خوردنی هارا تهیه میکردند و یا گوسفند و یا کدام حیوان دیگری را میکشند تا از گوشت آن برای تغذیه استفاده کنند و یا اینکه شکار ها را یا حیواناتیکه شکار شده بود توسط زنان و اطفال برای خوردن آماده میشد .



عکس بالا زر مینه جان ابدالی
عکس پائین سمیع الله جان،

اطفال زیبا و صحتمند .

ماندن این همه غذا را با خود میبردند و با آن میتوانند مدت زیادی بدون شکار هم زندگی نمایند .

همچنان شکار چیان گمان های کوتاه ولی قوی رانیز باخود حمل مینمودند آنها تیر های خویش را در جوال های گداشتند و یادر عقب خورچین خوراکیه بسته می نمودند . هریک از شکار چیان ریسمانی را باخود داشتند که از موی اسب ریشیده شده بود . بعضا شکار چیان این ریسمان ها را مثل کمند استعمال مینمودند و گاه گاهییکه آنها میخواستند از دریا بگذرند آنها با ریسمان هائیکه با خود داشتند اسب هارا باهم بسته نموده و از آب دریا می گلشند ، اشخاصیکه بر اسب ها سوار می بودند خودرا بر اسب خوب چسپا نیده و گاهی هم به پهلوئی اسب در موقع عبور از دریا قرار می گرفتند .

شکار چیان سوار کاری را خیلی بخوبی می فهمیدند و مهارت کافی در آن پیدا نمودند ، زمانیکه یک شکارچی به بز کوهی یا خوک و یا اسب وحشی بر میخورد به تعقیب آن مثل باز به حرکت می افتاد و در همان سرعت باتیر بسوی شکار حمله مینمود و تیر خویش را با قدرت زیاد برتاب میکرد . معمولا آنها اسب های وحشی را میکشند زیرا ضرورت به گوشت و پوست آنها داشتند از آن برای تهیه غذا و پوشاک استفاده مینمودند اما آهسته آهسته آنها این عادت را ترک دادند و به تربیه بهترین اسب های وحشی هم پر داخند و بر اهلی کردن آن توجه مبذول داشتند آنها به گشتن این نوع اسب ها دست نمی زدند بلکه آنها باکمند های که

مبصر مکتب ...

این ها چه گناه کرده اند که نشان کرده ای؟؟
مبصر که باز ترسیده بود گفت :
صاحب ... صاحب ... آب می برند ... صنف را تر کردند ...
سر معلم گفت :
کجا آب میبرند ... چرا آب میبرند ؟

خودم که سخت می گریستم باهای های گریه گفتم :
صنف ما زیاد گرم است ... پر از مگس است ، ما میچپور شدیم که برای دفع گرمی آب ببریم و صنف را آب پاشی کنیم .
وسر معلم که خشمش زیاد شده بود گفت :

- بد میکنی ... برو گمشو ... از این به بعد اخراج هستی !!!
ناگهان تمام صنفی ها صدای شانرا به یک آواز بلند کردند :
- من ... من سر معلم صاحب ...
اورا اخراج نکنید او تنها گناه ندارد !!! ما هم گناه کردیم .
مبصر ناگهان گفت :
- گمشوید ... تنبل ها
سر معلم گفت :

- پس شما خط بینی بکشید که دوباره از این شوخی ها نکنید مکتب جای درس خواندن است نه جای شوخی و مسخره می از آن روز به بعد همه تصمیم گرفتیم که فقط درس بخوانم و به حرفهای معلم گوش کنم . چندروز بعد از آن بود که شنیدیم مبصر خودرا از مکتب ما به جای دیگری تبدیل کرده است .
پایان

کوه جواهرات

حکایت می‌کنند که در سال‌های قدیم زن بیوه ای پسرش که میرالی نام داشت در دهکده ای زندگی می‌کرد این مادر و پسر بینوا و فقیر بودند، مادر از راه دوختن و شستن لباس‌های مردم زندگی خود و پسرش را اداره میکرد و لقمه نان ناچیز ازین راه بدست می‌آورد.

وقتی میرالی بزرگ شد مادرش روزی به وی گفت: پسرک عزیزم من دیگر پیر شده‌ام، چشمانم بغربی دیده نمیتواند، چه خوب است که به جستجوی کاری برای زندگی خود را خودت اداره کنی.

میرالی گفت: بسیار خوب مادر جان سعی میکنم ازین به بعد زندگی خوب و راحتی برایت فراهم کنم.

این را گفته و به جستجوی کار درآمد، اینجا و آنجا را گشت ولی هیچ کس به او کاری نداد، سر انجام نزد تاجری آمد و پرسید: ای تاجر، آیا به نوکری احتیاج داری؟

تاجر او را پذیرفت و کاری به او واگذار کرد.

یکروز گذشت ولی تاجر تقاضای کاری از وی نکرد، همچنان روز دوم گذشت، باز هم تاجر چیزی نگفت. روز سوم آمد و گذشت، اصلاً چنان‌به نظر میرسد که تاجر نوکرش را بکلی فراموش کرده.

میرالی سخت متعجب بود و با خود می‌اندیشید.

پس این تا جری برای چه کاری استخدام کرده، همین بود که به نزد تاجر رفته و از وی پرسید: آیا کاری برای من هست تا انجامش دهم؟

تاجر جواب داد: البته که هست، تو بانیست فردا بامن سفر کنی. فردا صبح وقت تاجر به میرالی گفت: اول تر از همه برو گاوی را حلال کن و بعد پوستش را جدا کن و بعد از آن چهار جوال و دوستر هم آماده کن.

میرالی طبق گفته تاجر همه چیز را تهیه کرد. تاجر بر پشت یک شتر پوست گاو و چهار جوال را گذاشت و بر پشت شتر دووم خودش سوار شد و باین ترتیب آماده رفتن شدند. آمدند و آمدند تا رسیدند به پای کوه بزرگی. تاجر شترها را متوقف ساخته و به میرالی امر کرد تا پوست گاو و جوال‌ها را از پشت شتر پائین بیاورد. بعد از اینکه میرالی از کار فارغ شد تاجر گفت: پوست گاو را هموار کن و خودت هم بروی پوست بخواب.

میرالی نفهمید منظور تاجر ازین کار چیست، ولی چون جرات مخالفت نداشت پوست گاو را هموار کرده و بروی آن دراز کشید، تاجر آمد

و میرالی را در پوست گاو پیچیده و آنرا باریک بست و محکم بست. خودش دوید و پشت سنگی مغلطی شد.

بزودی دو پرندۀ بزرگ لاشخوار پرواز گنان نزدیک شده پوست گاو تازه را در منقارها بلند کرده و آنرا

به قلۀ کوه رساندند و فوراً به پاره کردن پوست پر داختند ولی همینکه

پوست گاو پاره شد دیدند که انسان زنده ای در داخل آن قرار دارد.

فریاد زنان از آنجا دور شدند و پوست را هم با خود بردند. میرالی از جایش بر خاسته و نظری به اطراف افکند.

تاجر که از همان یاقوت این صحنه را میدید فریاد زد: سگارا ستاده نشو

سنگهایی را که جلو بابت قرار دارند بردار و پرتا شان کن!

میرالی تا حشما نشن بزمین افتاد دید که واقعا سنگهای گران قیمتی بیش یا هایش افتاده، بر زمین نشست و دید که الماس، یاقوت، زمرد و فیروزه زیر نور آفتاب برق می‌زنند.

میرالی شروع کرد به جمع آوری و ریختن آنها بسوی تاجر که در

پائین منتظر ایستاده بود، تاجر با عجله جواهرات را بداخل جوال‌ها جابجا میکرد. میرالی بعد از چند

ساعت همانطوریکه جواهرات را بسوی تاجر پرتاب میکرد یکبار ترسیده و

وحشت زده از بالا صدا کرد و پرسید: آقا، من چطور پائین بیایم؟

تاجر جواب داد: تو اول جواهرات را پرتاب کن بعدا به تو خواهم گفت

به چه وسیله از کوه پائین بیایی.

بقیه در شماره آینده

به قلم شما

ضرب المثلهای

افتخار انسان به دانش اوست نه به مالش .
کسیکه وجدانش پاک باشد همیشه شادمان است .

اگر توانا کسی انجام کاری را در خودبینی ، بدنبال آن برو و گر نه چرا آبروی خود را میریزی .
دانا کسی ، توانا کسی است .

عجله و عقل باهم جور نمی آید .
ارسالی سیدروینا (ژوبل) از سید نور محمد شاه مینه .

قطره قطره جمع گردد
آنگهی دریا شود

کسی سوی دو زخ نپوید بیای
کسی از پیش بینی نبیند گزند
ارسالی رحمت الله سیماب

پدران معروف جهان را،

بشناسید

۱ - اریسون پدر برق

۲ - ارسطو معلم اول

۳ انشتین پدر اتم

۴ - بقراط معلم طب

۵ - سقراط معلم اخلاق

۶ - گوتنبرگ پدر چاپ

۷ - هرودوت پدر تاریخ

۸ - پاگانینی پدر موسیقی

۹ - لویس پدر سینما

۱۰ - هومر پدر شعر

فرستنده - محمدنجیم ،

فہیم

کتاب

وقت خود را بگذرانیم و از آن نتیجه بگیریم و چیز های نو بیا موزیم هر که دانش و سعادت میخواهد با یاد ، درستدار کتاب شود پس ، برماست همیشه در تلاش علم باشیم تا بتوانیم مصدر خدمت بوطن و جامعه خود گردیم .
نوشته لطیفه ، گک ، ن .

کتاب سرچشمه علم است . هیچ لذتی در دنیا بالاتر و برتر از لذت کتاب خواندن نیست مد نیت ها و پیسرفت های بشر مو لود زحمات شکست ناپذیر و آثار گران مایه دانشمندان دیروز است . اگر در وصف کتاب و مطالعه هر چند بنویسیم ، باز هم کم است ما باید خود را با کتاب خواندن عادت بدهیم . دیگر رفیقی بهتر از کتاب سراغ نمی شود . وقتی از ورزش و نوشتن خلاص شدیم می توانیم با مطالعه یک قصه دلچسپ

سخنمان بزرگان

بزرگترین خیانت ها این است که بدوست خود گه تورا راستگو می پندارد و دروغ بگو یی .
بدوست خود دروغ بگو ، اگر آنرا افشاء نکرد میتوانی حقیقت را بعدا به او بگویی .
دروغ مثال برف است که هر چه آن را بغلطانند بزرگتر می شود .

در جهان حیات هیچ عیبی آدمی را شرمگین تر از آن نمیسازد که دیگران دروغ بی راکشف سازند .

ارسالی - روح الله عنایت
متعلم صنف پنجم دال مکتب
نادرشاهی مزارشریف
هیچ خدمت بهتر از خدمت خلق نیست .

اگر احترام میخواهی
احترام بگذار
ارسالی نصرالله کامران

کمکیانو انیس
کمکیان محبوب همه
مجله خوب همه
من روم به بازار
توبازار محبوب همه
شعر از - شاولی ما ییل
احمدی

رهبر ما

زنده بادا کشور ما رهبر ما
زنده بادا مردمان کشور ما
زنده بادا سرزمین آریا
زنده بادا مردم نام آور ما
زنده بادا قهرمانان وطن
زنده بادا بیا در ما خواهر ما
دا یمما (مسعود) دا رد این دعا
زنده بادا کشور خوش منظر ما
شعر از مسعود احمد طوفان ، ملکیار

دو بیتی سحرلی

ماه دیدم سفیدتر از روی تونیست
زاغ دیدم سیاه تر از موی تونیست
در باغ چنان نهال همقد تو نیست
در دیده نشین که در زمین جای تونیست

ببالا میروی يك لحظه ایست
بتو عاشق شدم میلت بمن نیست
بتو عاشق شدم یار از دل و جان
که کار عاشقی شرم و حیا نیست
فر ستنده برات علی ، کارگر کابل تایمز

طویل ترین دریا ها در این ممالک می باشد

«میسی سی پی» در امریکای شمالی
«نیل» در افریقا
آمازون در امریکای جنوبی
«بانگتس کیانگ» ، در آسیا

«اوبایر تیش» در آسیا (ینسی سلنگا) در آسیا
«کنگو» در افریقا «لنا» در آسیا
«آمو» در آسیا (نیگر) در افریقا
«والکا» در اروپا
«بارانا» در امریکای جنوبی
ارسالی - لاداب ، طهماس



ترجمه و نگارش ژوندی

رہو زندگی

اشکال مختلف معاشرت بین انسانها

کرده باشد و برای گرم کردن مجلس روی همان موضوعات سر صحبت باز نماید.

وقتی که در مجلس دیگران قرار دارید بهتر است از استعمال کلمات زشت و ناهنجار بپرهیزید و نفرت و غضب دیگران را تحریک ننمائید هیچگاه نگویید که نظر فلان شخص پوچ و احمقانه است. اگر آرزو دارید عقیده نادرست کسی را رد نمائید با یاد تان روی دلایل منطقی و علمی استوار تن روی دلایل منطقی و علمی استوار باشد. بدبختانه بعضی اشخاصی اند که نظریات ضد عقاید خود را بهیچوجه تحمل کرده نمی توانند. در جوامعی که امروز حق گفتار به هر کسی مساویانه تقسیم می گردد هر انسانی حق دارد مقابل هر کسی اظهار نظر کرده عقیده اش را داخل چوکات نژاد است در برابر عقاید دیگران قرار بدهد.

انسان عاقل اگر نمی تواند با نظر طرف مقابل موافقت کند بهتر است با استدلال منطقی به ملا یمت نظر خود را باز گویند، ولی به هیچ صورت حق ندارند جملا تی مانند: (شما اینرا بکلی نمی دانید!) (نظر شما بکلی احمقانه است!) و یا کلمات توهین آمیز استعمال نمایند. اعتراض زمانی اجرا

سعی ننمائید تا دیگران شمار استایش کنند. زمانیکه را جمع به دیگران صحبت می کنید اگر جوانب خوب و خجسته او را توصیف می نمائید و یا برزشتی ها و نقایص او انگشت انتقاد می گذارید باید از افراط و تفریط بگذرید آنچه حقایق است بگوئید هیچ شاخ و برگ بیگانه تان نداده در تعریف و مذمت دیگران زیاده روی ننمائید برای اینکه ستایش و یا انتقاد تان بکلی درست باشد بهتر است تاروی موضوعیکه صحبت می نمائید بکلی مسلط باشید، نه اینکه از جریان صحبت تان طرف مقابل به این فکر بیفتد که شما بخاطر مفاد مادی و شخصی خویش صحبت را عمدا چنین آغاز کرده اید و اگر اطلاعات کافی در زمینه در دست ندارید بهتر آن خواهد بود که خاموشی را ترجیح دهید.

اگر شما بایک نفر خارجی هم صحبت می شوید درست نیست که مذمت رژیم مملکتش را بنمائید و لنگه شما از نقطه نظر مفکوره مخالف رژیم ممالکی قرار دارید که مخاطب تان به یکی از آنها منسوب است. مباحثات و مناسبات انتقادی با یاد روی حقایق و واقعیات صورت گیرد. بهتر آنست روی مزایای رژیم مملکت خود صحبت کنید و دلایل قانع کننده ای ارائه بدارید با نمایندگان کشور های اجنبی با ادب و نزاکت پیش آمد نمائید منظور ما این نیست که در برابر تمام اعمال و گفتار خارجی ها که منافی قوانین و روش نظام کشور ماست خاموش بمانیم و یا اینکه هر چه طرف میگوید حتی بر غلطی گفتار او که دلایل و براهینی در دست داریم قبول کرده روی موافقت نشان بدهیم. اگر شما گفتار طرف مقابل را رد می نمائید باید با کمال ادب و نزاکت به این عمل دست بزنید تا نشود احساسات و وطنپرستانه شما غلط تعبیر گردد و به بی نزاکتی شما اشتباه شود.

صحت عقیده تان را باتوان آواز تان ارائه نکنید بلکه به اساس منطق علم و ابتکار و با ملایمت جواب پاسخهای طرف را بدهید.

هم صحبت خوب همیشه سعی می نماید تا موضوع از طرف مهماندار برای صحبت کردن انتخاب گردد.

مهماندار نیز مکلف است تا قبل از موضوع طرفی علاقه مهمان خود را درک

چراغ معرفت ۵

اطراح (ب): در اثر فعالیت‌های حجرات بدن اجسام زنده بعضی مواد فاضله و بیکاره تولید میشوند. اخراج این مواد را از بدن بنام اطراح یاد میکنند.

امتصاص (ب): امتصاص عبارت از گذشتن مواد هضم شده است از یک حجره به حجره دیگر بدن.

تنفس (ب): عملیه ایست که در اثر آن تمام اجسام زنده برای تولید انرژی حرارت و قوه از غذا در بدن خود اکسیجن را داخل و در عوض آن کار بن دای اکساید و بغارات آنرا خارج میکنند.

تغذیه و هضم «ب»: تغذیه عبارت از عمل گرفتن مواد غذا نیست از خارج بدن و خوردن نمودن آن بمواد و ذرات ساده ای که قابل حل باشد و بدن بتواند برای اجرای سایر فعالیت‌های خود از آن انرژی تولید کند و نمو نماید.

این خورد کردن مواد غذا بی با بمواد و ذرات ساده و قابل حل بنام عمل هضم بیان میکنند.

تمثیل (ب): عبارت از عملیست که در اثر آن اجسام زنده از مواد غذایی هضم شده برای بدن خود پروتو پلازم میسازند.

تکثر (ب): عملیست که در اثر آن تمام اجسام زنده مانند خود اجسام دیگری را تولید میکنند و نسل خود را زیاد میسازند.

توافق (ب): برای آنکه اجسام زنده بخوبی امرار حیات کنند، با عوامل خارجی و تغییراتی که در محیط زندگی شان رخ میدهد، سازش میکنند و خود را با آن موافق میسازند. همین سازگاری آنها را با تغییرات محیطی میسازد و گیشا ن بنام توافق یاد میکنند.

جلاء (ز): عبارت از مقداری است که از سطح ماده معدنی منعکس شده بتوانند.

واحد مقیاس (ح): برای معلوم کردن عرشی یک اندازه بکار است این اندازه را واحد مقیاس میگویند.

متر، سیر، پا و غیره را که ذریعه آن آنها اندازه اشیا معلوم می شود واحد مقیاس میگویند.

واحد مقیاس طول (ح): بسرای اندازه کردن برو درازی و بلندی اشیا اندازه های که بکار میروند واحد طول گفته می شود.

شود که دلایل مکتفی در دست است اگر وقتی هم صحبت تان روی بعضی

مسایل عقاید نادرستی را پیش کش نموده بود و شما آنرا رد کرده بودید

فعلا که نظریات درست و معقولی را تقدیم می کند نباید بغاظر اشتباهات قبلی اش از قبول نظریات موجوده او

شانه خالی نما نئید و اشتباه سابق او را مثال بیاورید بلکه باید بدانید که هر کس حق دارد به میل خودش تغییر عقیده بدهد و عقاید نادرست خود

را اصلاح نماید. صحبت و تبادل افکار بغاظر آن انجام می شود که حقایقی در اثر مباحثه بمیدان کشیده شود اگر هم صحبت تان روی عقاید نادرست خود به شدت ایستادگی نموده و به تندی

دفاع می نماید و شما متیقن هستید که نمی توانید او را متقاعد سازید اگر شما روی کدام موضوع سیاسی سر صحبت را با کسی باز کرده اید و با طرف اختلاف نظر دارید نباید و ضعیف بخود اختیار کنید که طرف فکر کند با او هم عقیده شده اید بلکه صحبت تا نرا در همان نقطه اختلاف نظر به ترتیبی خاتمه دهید که طرف احساس کند شما قناعت نکرده اید و لی فراموش نهائید که این عمل تان هم در چو کات نزاکت و آداب باید بچرخد.

تحمیل کردن عقاید خود با لای دیگران و اصرار نمودن که حتما طرف مقابل آنرا بپذیرد خواش بیجا و بی مورد بوده حتی انسان را نزد طرف سبک نشان میدهد. بسالی شخص که نظر شما را پذیرفته و عقیده سابق خود را پس از برخورد با عقیده شما تغییر داده نباید بخندید و او را بیاد نیشخند بگیرید. چه اگر به همچو لطفا ورق بزنید



رموز زندگی

عملی دست می زنید نسبت دادن کلمه (شخص بی ادب) برای شما ناچیز و کم خواهد بود.

بالای انسان دیگری تصخر کردن ولو اگر نامبرده از مجلس هم خارج

شده باشد نباید استهزا شود.

کسی که مرتکب همچو اشتباهی میشود در جمعیت از حیثیت و وقار خود می‌گاهد. و خودش را بی تریه معرفی می‌نماید. اگر کدام عیب و یا نقصی در وجود کسی مشاهده می‌نمائید

و متیقن استید که این عیب در وجود او مضر است در آن صورت و وقت

مناسبی را جستجو کنید. موضوع را با خود اودر میان بگذارید و با الوسیله او را از آن عمل زشت منصرف سازید.

از تهمت زدن به دیگران بپرهیزید. این

مشوره را به همه میدهم، چه پسران و دختران چه به زنان و مردان، چه به

پسر مردان و چه به پیرمردان.

به اشخاص زود رنج و اندک رنج

که تمام بدی‌ها، تعرضات، گناهی‌ها،

را چون دیوارنم گش بشود نسبت

میدهند و فوراً عصبانی شده آزرده خاطر

می‌گردند موقع آزرده شدن ندهید.

اشخاص مجلس آرا و خوش صحبت

عمینکه مجلس را ترک میگویند خاطر

نیکی از خود بجا میگذارند و شما

سعی نمائید تا این خصوصیت را

داشته باشید.

اگر بعضی اشخاص میخواهند مجلس

را ترک گویند و به بهانه‌هایی آرزو

دارند خود را از دیگران جدا سازند

برای اینکه خوشی و سرور دیگران

را بهم نزده باشید بهتر است توقف

او را بیشتر اصرار ننمائید و به

اصطلاح در پائیدن او (شلگی) نکنید.

واحد مقیاس طول (ح): در از ی‌اشیا را به متر اندازه میکنند.

واحد مقیاس وزن (ح): واحد مقیاس وزن سیر است.

علاوه بر سیر کیلو گرام نیز استعمال می‌شود.

واحد مقیاس زمان (ح): واحد مقیاس وقت شبها روز است و از

یک چاشت تا دیگر چاشت حساب می‌شود.

واحد مقیاس نقود (ح): واحد نقود در مملکت عزیز ما افغانی است که

سدپول میشود.

سمبول یا علامه اختصار (ك): برای اینکه در نوشتن اسمهای اجسام

بسیط وقت زیاد مصرف نگردد و کار آسان شود بعضی نوشتن نام

شانرا که بنام سمبول یا علامه اختصار می‌نویسند.

اگر نامهای چند عنصر بیک‌حس شروع میشود برای فرق شان از هم

دیگر يك حرف دیگر را از نام آن گرفته در پہلوی حرف اول میگذارند

اکساید ها (ك): هر کجا تیکه از یکجا شدن اکسیجن با عناصر یا

اجسام بسیط دیگر تشکیل میگردند بنام اکساید ها یاد میشوند.

عملیه مذکور را بنام اکسیدیشن یاد مینمایند.

اکسیدیشن (ك): عملیه یکجاسادن اکسیجن با عناصر یا اجسام

بسیط دیگر بنام اکسیدیشن یا میشود.

اکسیدیشن عبارت است از دادن اکسیجن بیک جسم.

اکسیدیشن شدید (ك): آنست که در وقت عملیه مذکور نور و حرارت

تولید میشود.

اکسیدیشن خفیف: آنست که نور و حرارت تولید نگردد.

ریدکشن (ك): عملیه گرفتن اکسیجن از يك جسم بنام ریدکشن

یاد میگردد.

تخلخل (ف): خاصیت اجسام را که ذرات اجسام بکلی باهم ملحق

نبوده، بلکه میان ایشان خالیگاهها وجود دارد تخلخل میگویند.

زاویه (ه): کنجی است که از یکجاشدن مبداء دونیم خط حاصل میشود.

کنجی است که تشکیل شده از دونیم خط که مبداء مشترک دارند.

اضلاع زاویه (ه): نیم خط‌های که زاویه را تشکیل داده اند اضلاع

زاویه نامیده میشود.

زاویه قائمه (ه): زاویه ایست که اضلاعش بر یکدیگر عمود باشد.

هرگاه يك خط بالای خط دیگر طوری واقع گردد که بهر دو طرف

دو زاویه مساوی بسازد، هر يك از زوایای مذکور را زاویه قائمه

گویند.

زاویه قائمه (ه): هر يك از چهار زاویه مساوی را که از تقاطع دو مستقیم

حاصل میشود زاویه قائمه گویند. زاویه قائمه ۹۰ درجه است.

زاویه ایست که نه حاده و نه منفرجه باشد.

تورپيكي او كارغان

ديرلسمه او وروستي برخه

مه نژدی کیره ، ممکن سترگی دی در وکازی ترهغوچه یاشار دخپلی مور بزغ اوریده ، دبا م سرته پورته شو او مور ته یی وویل ، مورکی : مه ویرزه داټولی کاغیانی زما رفیقانسی او دوستان دی . ته خپل کوتی ته ننوزه ، زه فعلا باید د کارغانوسره مسافرت و کړم .

موری خپل زوی ته په حیرت او تعجب کتله اوڅه یی نه ویل لکن یاشار په ډیر عجز او زاری هغی ته دارنگه زیاته کړه ورڅه مورکی کارغان زما دوستان دی هیڅکله دهغوی څخه مه ډاریره .

پدی وخت کی یاشار نه پوهیده چه څه وکړی . نژدی وو چه وزاری . پدی وخت کی دکارغانو انا ده ته رانږ دی شوه اودارنگه یی وویل . ته ورڅه دجال په منځ کی کښینه زه تنها دخو کارغانو سره د تورپيکی کورته خوچه هغه چیری ده او څه کوی .

دکارغانو او کاغیانو آوازو نه په فضا او دشا وخوا کورو نو په غولو کی خپاره شوی وه . ټولو نارنیو ښځو فضا ته په حیرت کتله او ځنی خلک دزیاتی ویری له کبله دکوتیو دپنجرو شا ته پټ شوی وه سپین سرو ناری و هلی چه دآسمان څخه بلا را کښته شوی ده ورځی دعاوی وکړی لمونځونه او خیراتو نه پر ځای کړی . پدی وخت کی نابیره دتورپيکی پلار او میره دکوتی څخه د باندی را ووتل د پلار یی غټ

خوږو دو ستا نو . ددغی کیسی په دولسمه برخه کی ولیکل شوه چه تورپيکی او یاشووړیو څخه جال جوړ کی او د تگ ډپاره یی دکارغانو دا ناسره خبری هم وکړی هغی موافقه وکړه چه سبا غرمه به جال بام ته راوړی دواړه به څا نونه چمتو کاندی او دکارغانو سره به یو ځای ولاړ شی .

هغوی دواړو ورسره و منل په سبا سهار یاشار ټول کارونه ترتیب کړه .

تس دتورپيکی وراتگ ته یی شیبی شمیرلی له بده مرغه چه په پدغه ورځ تورپيکی تر غرمی پوری د یاشار کورته نه راغلی . یاشار ډیر خواشنی وو هغه لا دتورپيکی په انتظار وو چه نابیره کارغان راغله لکن یاشار خوساعته مخکښی دتورپيکی دمیری څخه واوریدل چه تورپيکی یی په مطبخ کی بندی کړی ده ددی ډپاره چه پاتی کیسه وړاندی شی دادی جریان یی ستاسی په خدمت کښی ایزدو .

سرځینی ډک شواو تورپيکی واپوه د یاشار دکور دشا وخوا ټول گاونډیان دکوتیو څخه راووتل او نه پوهیده چه په زرگو نو کارغان څه کوی او څه غواړی ټول ویری اخستی وه .

د یاشار مور دخپل سرا ی په غولی کی ولاړه وه په زیاته حیرانتیا یی یو یو اوبل خوا ته کتل . پدی وخت کښی متوجه شوه چه زوی یی دکارغانو لورته روان دی . په لوړ آواز یی ور بزغ کړه ، چه یاشاره ، کارغانو ته

یاشار دکارغانو دانا په خواب کی وویل ، چه نه پوهیږم څله تورپيکی نه راغله لکن دومره می وارید له چه تورپيکی دخپلی لیری لخوا بندی کړه شوی ده .

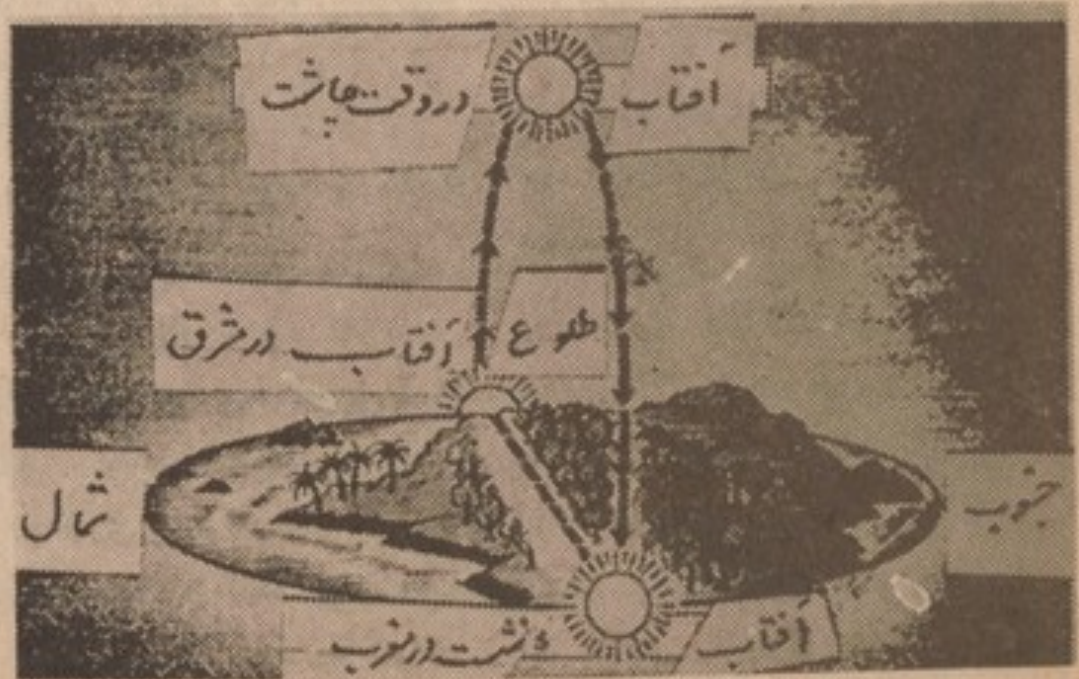
تاریکی ورو ورو خپریده په فضا کی دکارغانو او کاغیانو آواز نه واریدل شول لکن بیا هم تورپيکی د یاشا کړه نه راغله په زرهما وکارغان دفضا څخه را کښته شول او د یاشار دکور ونی ، دیوالو نه اودبام

بیا نید تا از خط استوا باز دید نمائیم

کاکا که طبق معمول بدیدن برادر زاده ها آمده بود برای شان مژده داد که با استفاده از تعطیل عمومی مکا تب برادر زاده ها را با خود بمناطق استوائی می برد تا معلومات بیشتری را در باره قسمتی از منطقه گرم دنیائی که در آن زیست می کنیم حاصل نمایند.

آنها تصمیم بیک سفر خیالی گرفتند. روز موعود رسید پروانه، بهرام و داؤد از والدین خدا حاضری نموده و با کاکا بوسیله طیاره سفری که برای شان بسیار دلچسپ بود آغاز نمودند. گرچه در ساعات اول پر واز نسبت اینکه سفر اول آنها با طیاره بود کمی احساس نا را حتی می نمودند اما بعدا کاکا ملاحظه بر ایشان عادی گردیده و در سوال نمودن از کاکا آنچه از فضا می دیدند بین شان مسابقه آغاز گردید.

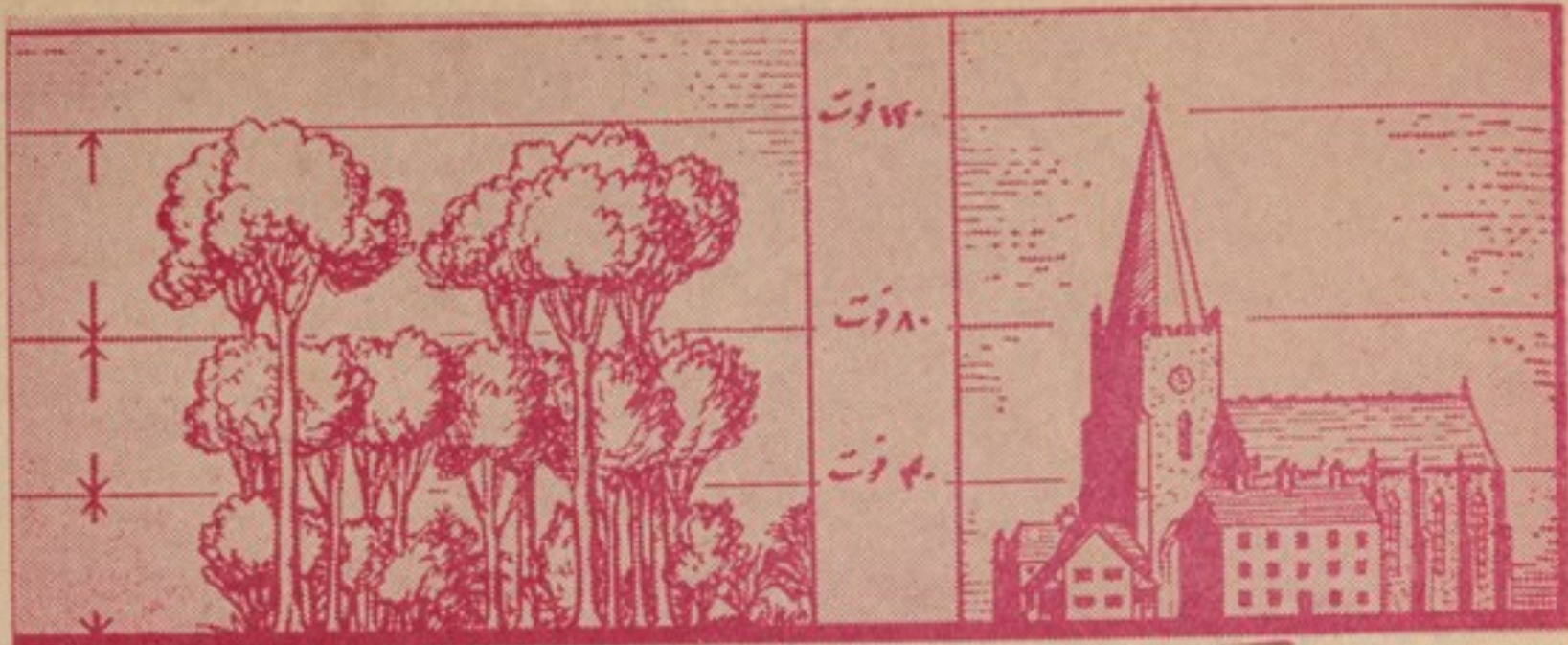
چند ساعتی در فضا ی افریقای مرکزی طیاره شان پر واز نمود کاکا گفت فرزندان ماوشما اکنون بخط استوا نزدیک شده ایم و در ظرف نیم ساعت دیگر به ستائلی ویل فرود خواهیم. پروانه که از هوا محو تماشا بود با شنیدن این سخن کاکا با هیجان زیاد گفت باین صورت طیاره در بین جنگل بز مین خواهد نشست. کاکا گفت ستائلیو یل یک شهر کوچکی است که ۱۲۰۰ میل بطرف بالای دریای کانگو که یک دریای معروف در قاره افریقا می باشد واقع شده. اطراف این شهر از جنگلات پوشیده شده است در جاهائی که زمین بلند تر واقع گردیده قطعات و پارچه های زمین بدون جنگل موجود است مگر در هر جائی که دریای کانگو جریان دارد، آنجا جنگل می باشد



داؤد در حالیکه به خواهر و برادر خود از کلکین های طیاره به پائین دید و گفت این دریای بزرگ و عظیم با دید دریای کانگو باشد و ضمنا داؤد علاوه کرد با این دریای بزرگ و درختان انبوه فکر می کنم که در زیر سایه های آنها باید هوای سرد و بسیار گوارا باشد مگر نمیدانیم که چرا در همین لحظه احساس گرمی می نمایم؟ کاکا خندیده گفت درست است که دریای بزرگ همان دریای معروف کانگو می باشد خلاف آنچه از هوای گوارا تصور می کنید بخار گرم تمام جنگل را فرا گرفته است و حین که ماوشما به ستائلی ویل از طیاره خارج گردیم بزودی خواهید دانست که گرمی تا چه اندازه می باشد پروانه پرسید در باره

حیوانات وحشی چه می گویند آیا گردش ما از جنگل خطر ندارد؟

کاکا خندیده گفت وارخطا نشوید شما را بکدام جائی که خطر حیاتی پیدا نماید نمی



بزمین نشست و طبق پیش بینی کانا دا شمنند مو صوف
 که باری با کاکا چند سال پیش در اروپا آشنائی پیدا کرده
 بود منتظر شان بود. وی مهمانان خود را به اطاق خود
 برده پذیرائی لازم بعمل آورد در هنگام شب برای
 هر یک پشه خانه نصب کرده بود زیرا دانشمندی
 مهماندار گفت که در اینجا علاوه بر پشه بعضی حشرات
 وجود دارد بمجر دیکه انسان را بگزند یکنوع خواب که بنام
 مرض خواب یاد می کنند پیدای شود که خیلی ها خطرناک است
 طبق پروگرام بعد از ظهر همان روز پس از استراحت
 مختصر بوسیله موتر دانشمندی دوست کاکا برای گردش
 روان شدند، در اول موتر از بین مزارع و جنگل های
 سرکشاده و روشن (غیرغلو) میگذشت مگر بزودی از هر
 طرف درختان نزدیک تر شده می رفت تا آنکه جاده
 یاراه بین جنگل تنگ شده و تقریباً نا پدید گردیده و به
 نظر نمی رسید. در همین حصاره موتر مهماندار توقف
 نمود و گفت ازین پیشتر راه موتر وجود ندارد و پائین
 شوید و بهر طرف تماشا کنید و این جنگل وحشی میباشند
 که می توان گفت منزل لگام مخلوقات و حشتناک و سرزمین
 عجائب و غرائب است که انسان در بین آن زندگی ندارد.
 بهرام گفت کاکا جان! در یکی از صحبت های خوش
 از مردم گو تاه قد افریقائی که (بگمی) نامیده می شوند
 شرحی تذکر داده بودید، آیا آنها درین جنگل زندگی نمی
 کنند؟ می ترسم که کدام تیرزهر آلود بطرف ما پرتاب
 نکنند و خطری بماند و شما متوجه نشود. (ادامه دارد)

برم یکی از دانشمندان علوم
 در باره حیوانات و سرزمین
 افریقائی می باشد بمن و عده
 داده است که حین رسیدن
 از ما پذیرائی کند و برای شما
 توضیحات لازم بدهد.

داؤد از کاکا خواش کرد،
 در صورتیکه جنگل اینقدر گرم
 است بهتر است ساعت
 هشت امشب بگردش بیرون
 شویم و ضمناً اضافه کرد که
 ساعت چند بعد از ظهر هوا
 درین منطقه تاریک می شود؟
 کاکا گفت در اینجا تا ساعت
 یازده در تابستان هوا تاریک
 نیست.

کاکا گفتار خود را تصحیح
 نموده اضافه کرد ولی باید
 فراموش نکنید که تابستان
 درین منطقه وجود ندارد زیرا
 عملاً در ظرف تمام سال اقلیم
 عین چیز بوده و کدام فصل
 مناسب نیست.
 در همین گفتگو بودند که
 طیاره شان سالها در میدان



بازی های ممالک افریقایی

می ایستند ، بعد به هوا بلند خیز میکنند و سپس خود را خم نموده و خر بوزه را از بین هر دو پای خود بیک نفر که طرف او قرار دارد می اندازد آن دختر باید بدون شور خوردن از جای خود خر بوزه

را از هوا بگیرد اگر وی درین کار موفق شد دختر مرکز دایره بار دیگر به حیث کپتان بازی بهمان فعالیت اولی خود ادامه میدهد ، هر گاه دختر دو می بدون شور خوردن از جایش توپ را گرفته توانست وی به حیث کپتان در مرکز دایره داخل شده و به بازی شروع میکند ، دختر مرکز دایره میتواند که دیگران را اغفال کند و توپ را بصورت ناگهانی بیندازد تا کسی متوجه نشود به عوض خر بوزه از هر نوع توپ میتواند استفاده شود .)

اکثر بازی های ساده که طرف اطفال افریقایی تمرین میشود در بعضی از ممالک دیگر نیز رواج دارد ، چشم پتکان میر گشت و یک عده بازی های که با تخم حبوبات سنگ چل و غیره اجرا می شود از جمله بازی های است که نزد اطفال افریقایی محبوبیت زیاد دارد ، علاوه بر بدویدن ، سواری ، خیز زدن نیز اشتغال می ورزند .

یکی از سرگرمی های دلچسپ نزد اطفال افریقایی ساختن اشکال گلی است ، مودلهای ساختگی را معمولا ذریعه حرارت آفتاب و بعضا ذریعه داشهای مخصوص خشک می کنند .

رقص خر بوزه و دختران هانتبات

درین بازی عموماً دختران سهم می گیرند تعداد محدود نبوده لوازم بازی خر بوزه و یا توپ است . گرچه نام این بازی به رقص خر بوزه مسمی گردیده ولی چون مقدار فعالیت بازی نظر به رقص موزون در آن زیادتر است ازین رو می توان بازی مذکور را بازی اتلتیک خواند .

اطفال بصورت دائری دور یک دختری که بدستش خر بوزه است می ایستند ، دختر وسط دایره بدون داخل دایره دویده بازوهای خود را شور میدهد و خر بوزه را بلند انداخته و دو باره آنرا از هوا گرفته می رود ، طفل دارای خر بوزه دستا در هر جا که دلش خواست

چه کسی تو انست جا یزه ...

پدر گفت: «فرزندم این کار تو راستی یک کار خوب است اما یک کار فوق العاده و غیر عادی نیست زیرا انسان ها دارای عاطفه و احساس و مهربانی اند و هر انسان معمولاً درینگونه موارد، تحت تاثیر احساسات بشری رفته و اینکار را از روی نوع دوستی و مهربانی انجام خواهد داد پس این کار خودت هم بهترین کار شمرده نمی شود و من جایزه را برای تو هم نخواهم داد.»

پسر سومی حاضر گردید و گفت: فکر میکنم بهترین کار فوق العاده عمل را من انجام داده ام و من خود را برنده این جایزه میدانم، پدرش پرسید چه کاری را تو انجام داده ای؟ پاسخ داد: من در زندگی یک دشمن داشتم دشمنی که اگر دستش می رسید شاید از قتل من هم صرف نظر نمی کرد و بدبینی او در باره من همواره واضح و روشن بود، اتفاقاً او را دیدم که در نزدیکی چاهی در یکی از باغها بخواب رفته و در اثر پهلو خوردن زیاد نزدیک به لبه چاه شده است و بسیار کم مانده بود که به چاه سقوط کند و چون چاه بسیار عمیق بود اگر سقوط میکرد امکان زنده ماندنش موجود نبود و از بس نزدیک چاه رسیده بود،

اگر اندک حرکت میکرد بد داخل چاه می افتاد، من که این صحنه را دیدم با آنکه می دانستم او دشمن من است، نزدیک وی رفتم و بسیار آهسته او را با دست حرکت دادم و بیدارش کردم و با این عمل خود او را از این حادثه نجات دادم حالا بگو نند پدر جان که آیا من باین کار خود شایسته ترین کار و عمل فوق العاده ای را انجام نداده ام؟ پدرش گفت: راستی فرزندم کار فوق العاده را تو انجام دادی ازینرو این جوهر قیمتی ازان تو باشد، زیرا وقتی انسان قدرت می یابد از کسی انتقام بگیرد باز هم او را عفو می کند و دست بانتقام نمی زند در حقیقت کار فوق العاده و قابل وصفی را انجام داده است.

نظریات و پیشنهادات خود را در مورد مجله تان

بنویسید

خوانندگان عزیز!

این قسمت مجله را که توسط جدول از باقی حصه صفحه جدا شده است، از مجله بریده، بعد از اینکه به صورت کامل پشت و روی، صفحه را خانه پری نمودید، به آدرس مجله، انصاریات، مطبعه دولتی، اداره کمکیانو انیس بفرستید. هدف ما اینست تا با استفاده از نظریات شما مجله را طوری که شما آرزو دارید تقدیم کنیم.

اسم: چند ساله هستید؟
صنف: در کجای زندگی میکنید؟
مکتب:

جایزه بگیرید

برای يك نفر از جمله كسا نيكه مؤفق بحل جدول و سر گرمی «قطعاتی از همین شماره» میشوند بعد از قرعه كشی پنج شماره كمكیانو انیس جایزه داده میشود .



قطعاتی از همین شماره



<p>۱- در این کلمه که از سطر ششم تا سطر هفتم در زبان کلمت «آباد» در روزی نهمین بار تکرار شده است.</p>	<p>۲- اطفال شیرین ، شکل زمین تارما مانند است و آب است.</p>
<p>۳- در این کلمه که از سطر ششم تا سطر هفتم در زبان کلمت «آباد» در روزی نهمین بار تکرار شده است.</p>	<p>۴- در این کلمه که از سطر ششم تا سطر هفتم در زبان کلمت «آباد» در روزی نهمین بار تکرار شده است.</p>
<p>۵- در این کلمه که از سطر ششم تا سطر هفتم در زبان کلمت «آباد» در روزی نهمین بار تکرار شده است.</p>	<p>۶- در این کلمه که از سطر ششم تا سطر هفتم در زبان کلمت «آباد» در روزی نهمین بار تکرار شده است.</p>

در کلیشه بالا شما قسمت‌های کوچکی از مطالب همین شماره را میخوانید. حالا برای ما بنویسید که هر قسمت مربوط کدام مضمون و در کدام صفحه این شماره چاپ شده است.

خانه‌های نقطه دار را رنگ آمیزی کنید شکل جالبی به دست می آید.

- ۱ - کدام صفحات مجله را بیشتر می خوانید ؟
- ۲ - آیا در مجله جملات و یا کلماتی هست که فهمیدن آن برای شما مشکل باشد؟
- ۳ - در کدام صفحات مجله کلمات و جملات مشکل و جو دارد ؟
- ۴ - خواندن مطالبی که خطاطی می شود برای تان مشکل است ؟
- ۵ - نظر تان راجع به عکسهای مجله چیست ؟
- ۶ - بصورت عموم نظریات و پیشنهادات خود تان را در مورد مجله بنویسید ؟

جدول این شماره

افقی :

- ۱- قبر و مرقد را گویند - خواب معنی میدهد .
- ۲- کتابی از سعدی .
- ۳- از آن طرف قلب است - ضد فروخت - عمر را گویند .
- ۴- خانه است - مادر پراکنده .
- ۵ - ضمیر است - واحد پول جاپان - عدوی در انگلیسی!
- ۶- ازه بی دم - قلب است - حیوان باوفا .
- ۷- نزددا کتر میرود - جمع قبل

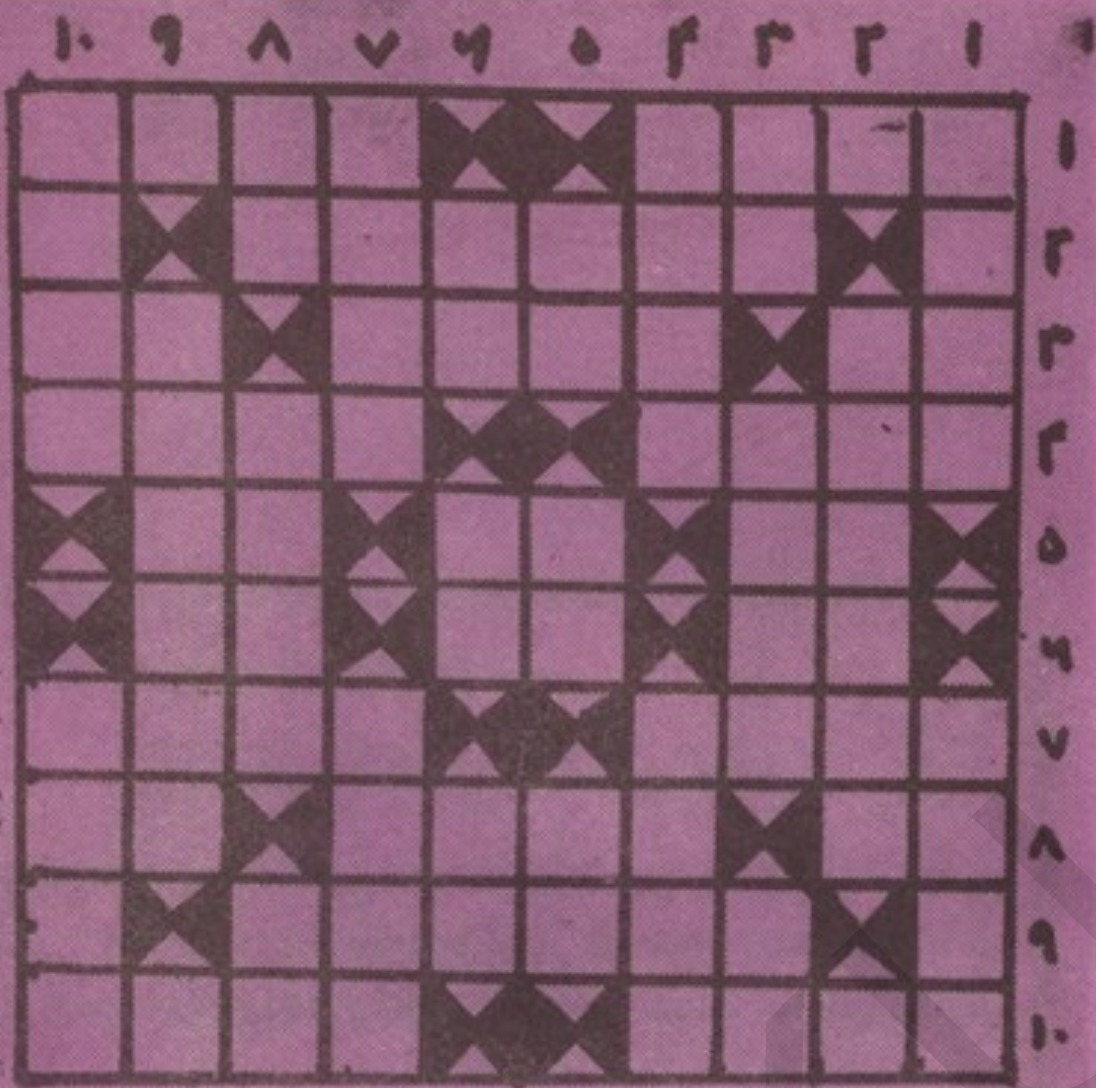
- ۸- ناک بی سر - آقا در انگلیسی - امروز پشتو .
- ۹- بنای جدید در کابل .
- ۱۰- لسان شعری - قدرت را گویند .

عمودی :

- ۱- رهبر شاهگرد - پدر نیست .
- ۲- کشوریست در ارو پای شمالی .
- ۳- ماره حیات - عذر را گویند - کفایت نکرده است .

حل کنندگان صفحه گذشته!

عبدالشکور ها تقی - معراج بی بی - محمد کبیر شفیعی شاولی مایل احمدی - تیمور شاه مایل - غلام بهاؤ الدین اختری - زرمینه اختری ضیا علی دین اختری - ماریا اختری و اکرم شهاد لطیفه قریشی - محمد انور شهاد اسما قریشی ، محمد اکبر شهبلا وسید زبیر قریشی - محمد فهیم و محمد نجیم صمیم .



- ۴- خورل پراکنده - ضمیر در هم و بر هم .
- ۵- تنه و اطراف نیست - دست عربی - حرفی از انگلیسی
- ۶- باز هم حرفی در انگلیسی - در آن آب جریان دارد - از آن طرف در پشتو چار پاهایی را گویند .
- ۷- پدر انگلیسی - از محصولات شیر است .
- ۸- اشاره بدور - یا موافق - من نیستم .
- ۹- ولایتی یعنی در کشور .
- ۱۰- هوشیا زان - مرکز انگلستان .

«فرستنده احمدالله میهن»

مکاتبه

با برادران و خواهران که در داستا ن نویسی علاقه داشته باشند ، مایلم مکاتبه نمایم .
آدرس:
محمد ها شم انور متعلم صنف نهم مکتب متوسطه
سرای غزنی کابل

مایلم با دوستانیکه در باره تاریخ افغانستان معلومات دارند مکاتبه نمایم .
آدرس : برشنا ربیع زاده
نوت:

همکارانیکه می خواهند از طریق مجله مکاتبه نمایند ، امید است آدرس خویش را مکمل بفرستند .



تغذیه

نمبر پلیت

سه رفیق کور، کر و لنگ
در سرك بودند . کر را موتر
زد .

لنگ گفت : من میروم
پولیس ترا فیک را خبر می
کنم ، کور گفت : بی غم
باشید من نمبر پلیت مو تر را
گرفتم فرار کرده نمیتواند .
«ارسالی گلرخ اتیک متعلمه
صنف هشتم دال لیسه رابعه
بلخی»

تهیه و ترتیب از بتول بشیر

از ساجراهای کندل خان

کندل خان نزد عکاسی رفت تا عکسش را بگیرد . وقتی
عکاس کامره را در مقابل او قرار داد متوجه شد که کندل
خان پشت خود را بطرف کامره گشته تانده است با تعجب از او
پرسید :

- چرا اینطور نشسته ای کندل خان فوراً جوابداد :
- برای اینکه میخواهم این عکس را برای کسی
بفرستم که با او قهر هستیم!
(فرستنده محمد داؤد کار ورز از هرات)

چاه صاف

خانمی در خانه خود یک طوطی داشت به شخصی که
آب چاه را می کشید گفت که فردا بخانه اش بیاید و چاه
را صاف کند . روز دیگر وقتی که خانم دروازه را قفل
کرده برای خرید سودا بازار رفته بود و طوطی تنها در
خانه بود ، چاه صاف آمد و دروازه را تک تک زد طوطی
که کلمه کیستی را یاد داشت گفت : کیستی ؟ آنشخص
جوابداد : چاه صاف طوطی باز پرسید کیستی ، چاه صاف
گفت چاه صاف این سوال و جواب آن قدر طول کشید که
چاه صاف طاقت نیاورده دهانش کف کرد و از حال
رفت . درین موقع خانم بازگشت دید که مردی بیحال به
بشت دروازه افتاده فوراً گفت :

- تو کیستی ؟ طوطی از داخل خانه جوابداد :
- چاه صاف - چاه صاف ... «بره الی مینا اکبری»

عقلش را گم کرده

مردی در لندن باعجله و
نفس زنان خود را به پولیس
رسانده گفت :

- قربان زود بیایید آدم
قوی میکلپی باعث نا راحتی
مردم شده ، بنظرم عقلش را
گم کرده است . پولیس پی
آنکه تکانی بخورد با خون -
سردی گفت :

- برایشش بگو که فوراً
در اداره پولیس به شعبه
اشیای گم شده مراجعه کند .
«ارسالی محمد رفیع متعلم
لیسه حبیبیه»

داکتر برایش دوا داد

سه نفر کر در يك سرویس نشسته بودند که کلینر صدا زد ، تاشو ، ده کپک است. یکی ازین سه نفر کر که ماما شریف نام داشت روبه یکی از کران نموده گفت :

— من نمی فهمیدم که امروز جمعه است ، دومی خیال کرد که احوال برادرش را پرسیده گفت :

— ماما جان حالا فضل خدا خوب شده داکتر برایش دوا داد ، مومی که حالت هیجانی دومی را دیده بود فکر کرد او را دشنام داده از ز جایش بر — خاست و چنان مستی بروی دومی حواله نمود که از بینی آن خون جاری شد .

«ارسالی وحید غوث متعلم لیسه استقلال»

بیدار خوابی

مدیر اداره بالای مامور خود که در دفتر خواب بود قهقهه شده گفت :

— چرا در خانه خواب نشدی این جا برای خواب است . مامور فوراً جواب داده گفت :

— مدیر صاحب من دیشب با ما مزدم بودم او مرا نماند تا صبح بخوابم ، مدیر گفت :

— کاش کمی نامزد تا ترا هم به اداره می آورید . مامور گفت :

چرا ؟ مدیر با عصبانیت جواب داد :

— تا مانع خواب شما در اداره هم میگردید .

«فرستنده : مریم متعلمه لیسه آموزه فدوی»

خواستگاری

پدر مایونری به جوانی که به خواستگاری دخترش آمده بود گفت :

— برایم بگو جوان تو که نه شغالی داری ، نه از خانواده معروف و سر شناسی هستی نه تحصیل خوبی کردی و نه هم شهرت مناسبی داری پس چرا به خواستگاری دخترم آمده ای ؟

جوان با صدای آهسته و قیافه حق به جانبی جواب داد :

— اگر اینهارا میداشتم دختر شما را خواستگاری نمی کردم .

«فرستنده : گلدیپ سنگ سفری فارغ التحصیل لیسه نادریه»

در هوتل

شخصی به هوتلی رفت و نان فرمایش داد اما اما هر قدر انتظار کشید از نان خبری نشد آخر نزد مالک هوتل رفت و از رسیدن نان شکایت نمود . مالک هوتل پس از فهمیدن قضیه خواست بداند که بکدام پیش خد هست فرمایش داده سپس سوال کرد آیا همان پیش خد هست پیر نبود ، مشتری که شخص نظری بود پس از کمی تفکر جواب داد :

— شاید اما وقتیکه فرمایش دادم هنوز جوان بود .

«فرستنده : مریم نوابی از پروژه خیر خانه مینه»

پنج ضرب پنج

احمد رو به محمود کرده گفت :

— معلم من امروز مرا لت کرد چون گفتم که ۵ ضرب ۵ مساوی به ۵۰ میشود .

محمود گفت :

— خوب میگفتی که ۵ ضرب ۵ مساوی به ۲۵ میشود .

احمد گفت :

— عجب آدمی هستی معلم من در ۵۰ قانع نشد و مرا اینقدر لت کرد اگر ۲۵ میگفتم مرا زنده نمی گذاشت .

فرستنده ناهید

بچه‌ها نامه‌ها شما

برادر عزیز عبدالسلام خوانی:

داستان ((قاتل يك فاميل)) را

خوانديم ، ذوق و استعداد خوبی در داستان نویسی دارید ، ولی بگو شید بیشتر داستان بخوانید تا شیوه های داستان نویسی و پرو رشن موضوع رایباموزید امید وار هستیم داستان های بعدی تان یکی از دیگر بهتر باشد .

دوست محترم عبد الحق هادی :

داستان شما تحت عنوان ((اتاق

ممنوع)) بدفتر رسید ، چرا بعوض

داستان های افسانوی از زندگی امروز چیزی نمی نو یسید ، امید است داستان های آینده خودرا کوتاه تر ، خواناتر و با دقت بشتر بنویسید .

خواهر عزیز فهیمه رحیمی :

داستان ارسالی ات تکراری بود

ضرب المثل هاچاپ میشود امیداست

در آینده داستان هایی از شما برای

ما برسد .



احمد شاه هیکل همکار مجله

عبد الغفور جان عزیز زاده !

دیگر در دوروی کاغذ مطالب خود رانویسید . داستان تان تکراری ولی فکاهی تان جالب بود چیستان شما نشر خواهد شد .

دوست عزیز شاعلی سید عزیزالله

جویان !

داستان شما هم تکراری بود

داستان تازه بفرستید .

شاکره جان ((فر یشی))
به انتظار نامه هاو مطالب جدید شما هستیم ، داستان ارسالی تان بعلمت اینکه ناقص بود از نشر باز ماند .
بیغله نسرین دین زاده از صنف دهم لیسه زر غونه !

امید است داستان های بعدی تان بهتر باشد ، به انتظار نامه های تان هستیم .

فهر البنات عزیزی متعله لیسه خدیجه جوز جانی !

از نامه تان بسیار تشکر ، مطالب تان برای ما نرسیده و رنه ما همه



شهباه دوستدار مجله

آنها را نشر می نمودیم . به امید همکاری های بیشتر تان .

محمد عارف محمودی از مزارشریف:

از اینکه امتحانات را به مو فقیه

پایان رسانیده اید ، ما هم برایتان

تبریک می گویم .

دکمکبانو انیس



بروین همکار مجله



نسرین دوستدار مجله



حسن آقا دوستدار مجله

لالی «امین سروری» متعلمه صنف ششم مکتب تجربوی دارا لمعلمین کابل:

کار گنان مجله ، از احساسات نیک شما نسبت به مجله تشکر نموده و موافقت شما رانیز خواهان اند . مطالب تان به اداره مجله رسیده است و ما به امید موفقیت شما ، همه آنها را نشر می کنیم .

نثار احمد صمدی :

از نامه تان تشکر . مضامین را که در دو روی صفحه نوشته بودید ، به اداره مجله رسید . همکار عزیز: کوشش کنید که مطالب خود را در یک روی کاغذ بسیار واضح و روشن بنویسید تا از نشر باز نماند .

داود متعلم صنف چهارم لیسه استقلال:

عکس تان چاپ میشود و مطالب تان هم در شماره های آینده نشر میشود . بلی همکاری شما را از دل و جان قبول داریم و به انتظار همکاری

اطلاعات او کلتور

رئیس تحریر :

محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل جلال نورانی

مسئول: عبدالرشید آ شمسی

تلفون دفتر رئیس تحریر

۲۶۹۴۵

تلفون مدیر مسؤل

سوچبورده: ۲۶۸۵۱-۵۵

ارتباطی: ۵۳

آدرس: انصاری واپ مطبعه

دولتی اداره کمکیا نو انیس-

«مطبعه دولتی»

قیمت یک شماره ۳-افغانی



الیاس نجیب رحیمی والیانارحیمی خواهر و برادر صحتمند و صهییمی کودکستان نازر شاه مینه که به سرود ملی علاقه دارند.

های شما همکاران دوست داستنی مجله می باشیم .

اشخاص کلان سال نیز با ما در مورد

مضا مین مجله همکاری دارند . از

اینرو اگر شما به دفتر مجله بیائیدو

داستان های راکه نوشته اید با خود

بیاورید ، آنچه را که شما گفته اید

علت عدم همکاری شما نمیگردد . به

انتظار همکاری تان .



نصرالله خیسوری مامور فنی شعبه

صحافی مطبعه دولتی که در صحافت

مجله همکاری صمیمانه دارد.

اسدالله : از ولایت تخار :

کار گنان مجله نیز آرزوی صحت

شما دوستانو همکاران مجله را دارند

واز احساسات شما نسبت به

مجله ممنونیم جنول که طرح کرده

بودید درست طرح نشده بود به امید

همکاری های بیشتر تان .

انور امین از مکتب محبوبه سلطانی:

از آغاز همکاری تان با مجله تشکر

نموده و داستان ارسالی تان را در

شماره های آینده نشر خواهیم کرد .

به امید سعادت تان :

محمد هاشم انور :

مکتوب تان به اداره مجله رسید از

نظر تان با مجله بسیار ممنونیم .

همکار عزیز:

همکاران قلمی مجله نه تنها



ازبالا به پائین: مسعود یما، آمنه
سفری، شمیم احمد و مسعوده ظفری
دوستاناران مجله



داود طفلك خوش خلق و صحتمندی که با شیرینکاری
های خود در محیط خانواده نشاط می آفریند .

قابل توجه شاگردان صنف ۴- الی ۶

آمریت جوایز کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور به منظور
تبارز استعداد اطفال جو ایزم مخصوص در رشته های نقاشی
و خطاطی در سال ۱۳۵۵ مدنظر گرفته است .

اطفال شامل صنوف چهارالی ششم مکاتب که در این
رشته ها علاقه و استعداد دارند میتوانند به رهنمای والدین
شان سه نمونه از آثار خود را به آمریت جوایز وزارت اطلاعات
و کلتور بسپارند .

البته بعد از ارزیابی آثار به اطفالی که استعداد شان ثابت
گردد چانس شمول به مسا بقه که دایر میشود داده شده و بعدا
جوایزی به مستحقین توزیع میگردد .
(۸۵) ۱-۲